رساله

فارسیه شرح حالات

سید العلماء و المجتهدین اکمل

الفقهاء و المحدثین رئیس الحکماء

الالهیین المؤید بروح الامین المروج

لشریعة خیر المرسلین شیخ المشایخ الراشدین

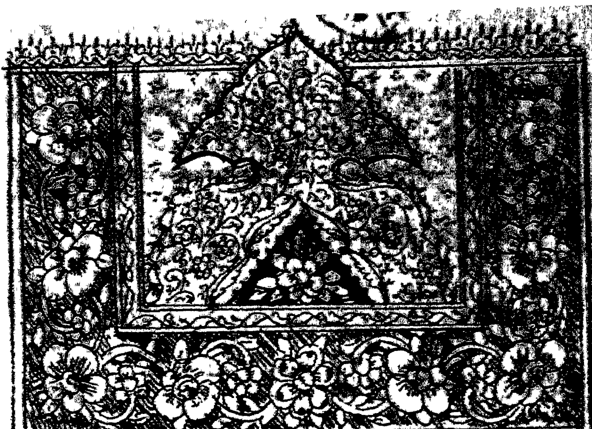
الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلی الله

تعالی مقامه ترجمه از رساله عربیه

تحریر عالم کامل مرحوم شیخ عبدالله

فرزند ارجمند آن مرحوم رفع

الله فی الخلد اعلامهما



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد در این زمان سعادت اقتران رساله بدست افتاد از جناب عالم عامل و فاضل کامل مرحوم مبرور شیخ عبدالله اسکنه الله الغفور فی دار السرور ابن الشیخ الاجل الامجد الاوحد اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه در بیان بعض احوال و اخلاق آن یگانه آفاق از زمان طفولیت تا هنگام وفات مشتمل برانچه از خود آن بزرگوار دیده و شنیده لکن بزبان عربی بود و عوام دوستانرا بهره و سودی نمیبخشود لهذا این بنده فقیر و شرمنده سراپا تقصیر خائب خاسر محمد طاهر باشاشات

بشارات حضرت جل مجده روحی لتراب قدومه الفدا
اقدام بترجمهٔ آن نموده ام امید از فضل پروردگار چنانست
که از مطالعهٔ این کتاب و مراجعهٔ این خطاب و اطلاع
براحوال آنجناب مشهود اولی الالباب گردد که

نطفهٔ پاک بباید که شود قابل فیض ‌ ‌ ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

وچون ترجمهٔ زبان عرب بزبان دیگر لفظا بلفظ مطبوع طبع
خداوندان فصاحت وارباب بلاغت بلکه خالی از
رکاکت نبود بدین سبب و لحاظ متعرض ترجمهٔ الفاظ
نگشته وبطور اختصار به بیان اصل مطلب اقتصار نموده
مرتب ساختم آنرا بر شش باب باب اول در نسب آن
بزرگوار و حال آباء ایشان باب دویم در بیان احوال آنجناب
از طفولیت تا شباب باب سیم در کیفیت ترقی و ذکر بعضی
خوابهای ایشان باب چهارم در کیفیت انتشار امر آن بزرگوار
و اسفار ایشان باب پنجم در بیان عدد زوجات و اولاد
امجاد ایشان باب ششم در بیان عدد رسائل و کتب ایشان

فاستمع ما یقول العندلیب   حیث یروی من احادیث الحبیب

ولعمری ما فیه من الاوصاف کاف لاهل الانصاف

باب اوّل در بیان نسب وحال آباء ان بزرگوار تا هنگام ولادت ان عالیمقدار بر سبیل اختصار وهو احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله اما بیان حالات ایشان داغر بن رمضان وجمله پدران را منزل وسامان چون بادیه نشینان در کوه وبیابان بود وایشانرا علم ومعرفتی چندان بمذاهب وادیان نبود چون از اهل تقیّع ومحل اهل تشیّع نبودند لهذا من غیر معرفة بر طریق اهل سنت وجماعت لکن خالی از تعصب وعداوت بودند وبمقتضای انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون بر کیش پیشینیان خویش بسر میبردند تا انکه مشیّت پروردگار بران قرار گرفت که ان وجود مسعود را ازاین شجره مبارکه بعرصه شهود آورد وقتی مابین داغر وپدرش رمضان بن

راشد منزاهی واقع شد که من بعد از مجاورت ایشان مانع گشت لاجرم ترک ایشان گفت و عیال و اثقال خویش را مطرقی که از قرای بحساست انتقال داد زمانی نگذشت که از کیش خویش برگشت و قبول تشیع و ولایت اهلبیت طهارت نمود و نسلا بعد نسل و فرعا بعد اصل طیب و طاهر شد تا آنکه آفتاب جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارک شیخ زین الدین علیه الرحمه در ماه رجب از سال یکهزار و صد و شصت و شش هجری علی مهاجرها آلاف التحیة و الثناء

باب دویم در بیان احوال آنجناب از طفولیت تا شباب

چون سن مقدسش بدو سال رسید بارانی شدید و سیلی عظیم پدید آمد که بلد ایشانرا آب گرفت و تمامی عمارات را خراب کرد مگر مسجد و خانه عمه آن بزرگوار فاطمه بنت ابراهیم ملقبه بحجابه و عمق آب در جاهای با ارتفاع بیش از دو ذراع بود و میفرمود که این قصه را بخاطر دارم و چون سن مبارکش به پنج سال رسید از قرائت قرآن مجید فارغ گردید و همیشه اوقات متفکر و متدبر

بود حتی اینکه میفرمود که هنگام معاشرت با اطفال تیم
درمیان تنها بلهو ولعب مشغول بود لکن درهر امری که
محتاج بنظر وتدبر بود بر همه متقدم بودم و سبقت میجستم
وچون تنها میشدم در عمارات ویرانه واوضاع زمانه نظر
میکردم وعبرت میگرفتم وباخود میگفتم چه شدند ساکنان
اینها وکجایند عامران اینجا ومتذکر حال اینها گشته میگریستم
وباین خوردسالی عادت براین جاری بود ودر انزمان
والی بحرا حسین پاشا آل سیاب بود وقتی با طایفه از
اعراب بتحریک وسرکردگی محمد آل عزیز بروی تاخته محصور
ومقتولش ساخته خویش بجایش نشست زمانی نگذشت که
دنیا را گذاشت وگذشت پسرش علی آل محمد که جوانی بشجاعت
موصوف وبقوت معروف بود بجایش ایالت نمود
برادرش حسین آل محمد مکنی بابوعرع تقتلش رساند ومقتلش
قریب بخیمه بود مسمی بجورار ودر اینوقت سن مقدس آن
بزرگوار تقریبا پنجسال بود میفرمود چون بر مقتل وی میگذشتم

از حالش عبرت میگرفتم و با خود میگفتم این ملک این
قوتک این شجاعتک پس متذکر حال خویش و اوضاع
روزگار میشدم و بر تقلب دنیا و اهلش میگریستم و نیز منفرمو
که قریه که مسکن ما بود اهلش را بملاهی و معاصی حرص تمام
بود واحدی در میان ایشان نبود که امر بمعروف
و نهی از منکر یا دعوتی بسوی خداوند نماید و چیزی
از احکام و حلالی از حرام نمیدانستند و چنان بلهو و لعب
خویش مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را بر در
خانها میاویختند و بدانها بر یکدیگر تفاخر مینمودند و مر
ایشانرا مجمعهای خاص بود که بهمگی جمع آمده مشغول بانواع
ملاهی و اقسام مناهی میشدند و از طبل و مزمار و تار و رباب
و عود و انواع سرود جگر افروگداز مینمودند و من
چون بر مجالس ایشان میگذشتم در گوشه با اطفال می نشستم
تنم در میان تنها بود و روحم متعلق بعالم بالا چون تنها
میشدم خلوتی گزیده بفکرت فرو میرفتم و بحال خویش میگریستم

ونفس خود را بر معاشرت ایشان و مجاورت ایشان ملامت
میکردم و گاه میشد که میخواستم خود را اهلاک نمایم با انکه
ابدأ نمیدانستم که این اعمال حرامست یا حلال لکن بالطبع
والذات ازآن افعال وصفات متنفر و منزجر بودم زیرا که
شباهت باعمال اهل جنون وسفاهت داشت و پیوسته
تفکر مینمودم که خداوند این خلق را عبث ولغو و محض لهو
ولعب نیافریده و بعقل خویش میفهمیدم که باید اراده از خلقت
فرموده باشد لکن هرچه تفکر میکردم غایت وعلت ایجاد و
این بنیاد را نمیفهمیدم سینه ام تنگ میشد و همواره در
اوضاع دنیا فکرت میکردم و عبرت میگرفتم و از مجاورت
اطفال و معاشرت جهال باوصف خوردی سال نفرت
میجستم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم تا انکه روزی
تنی از اقربا که باعمال جهال نیز مبتلا بود نزد من امد و گفت
یا بن عم چنان درنظر دارم که شعری چند نظم آرم و از تو
اعانت میخواهم با انکه طفل بودم اجابت نمودم او را قافی

چند از بغل در آورد و نظر میکرد از وی گرفتم و گشودم
ابیاتی ملاحظه نمودم منسوب بشیخ علی بن حماد بحرینی در مدح
ائمه اطهار امجاد سلام الله علیهم اجمعین وهی هذه

لله قوم اذا ما اللیل جنهم قاموا من الفرش للرحمن عبادا
ویرکبون مطایا لا تملهم اذ اهم منادی الصبح قد نادا
الارض تبکی علیهم حین تفقدهم لانهم جعلوا للارض اوتادا
هم المطیعون فی الدنیا لخالقهم وفی القیمة سادوا کل من سادا
محمد و علی خیر من خلقوا وخیر من مسکت کفاه اعوادا

چون این اشعار را قرائت کرد اوراق را انداخت و گفت
انکه چون من نحو نداند انشاء شعر نتواند چون اینکلام از
وی شنیدم بخاطر رسیدم که تحصیل نحو نمایم که انشاء شعر
توانم طفلی از منسوبان که نامش شیخ احمد بن محمد آل ابن حسن
و نامش عمزاده مادر من بود در قریه بقریه ما قریب نزد
شیخ ادیب محمد بن شیخ محسن مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم
که در نحو مبتدی را چه کتاب ضرور است گفت عوامل جرجانی

نسخه از وی گرفتم و نوشتم لکن از اظهار این امر نزد پدر حیا
مینمودم اما چون شوق این امر بر من غالب آمد خاصه محض
انشاء شعر چراکه امری برتر منظور نظرم متصور نبود روزی
در خانه خویش در حجره پدر خفتم و اوراقی در کف گرفتم شاید
پدر بیاید و بنشیند و اوراق را ببیند آمد و نشست و دید
و از مادر پرسید در کف احمد چیست گفت نمیدانم گفت بگیر
و بیاور چون خواست بگیرد دست خود را چون ناتوان سست
کردم گرفت و برد و نمایاند فرمود رساله بخواست از
کجا آورده گفت نمیدانم فرمود بجایش نه من نیز دست خویش
سست کرده در کفم نهاد پس از جای خویش برخاستم و
اوراق را پنهان داشتم مانند آنکه نمی خواهد کسی آگاه شود پدر
پرسید این رساله را از کجا آورده گفتم خود نوشته ام فرمود میل
تحصیل داری گفتم آری لکن بدون اختیار بر زبانم جاری
شد زیرا که چندان حیا داشتم که فوقش متصور نبود الغرض
بامدادان مرا نزد شیخ محمد بن شیخ محسن فرستاد و شیخ

نیز مرا با همان طفل بمناسبت خویشی همدرس نمود کتاب
اجرومیه و عوامل را نزد وی بانجام رسانده بتحصیل علوم
دیگر پرداختم لکن در اثنای طلب چون شفای قلبی حاصل
نشد باطناً منصرف گشته ولی ظاهر اشغول بودم و در نفس خود
داعیه ها بدون داعی خارجی مشاهده مینمودم و قلق و اضطراب
در دل خود میافتم و همواره طالب خلوت و مایل عزلت
بودم و کوه و بیابانرا دوست میداشتم و از مجاورت خلق
و معاشرت ایشان مستوحش و پریشان بودم و پیوسته در
اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت میگرفتم باب سیم
در بیان کیفیت ترقی و ذکر بعض خوابهای انجناب حکایت
میفرمود که همچنان مشغول تحصیل بودم شبی در خواب دیدم که
جوانی بسن بیست و پنج آمد و در کنارم نشست و با او کتابی
بود روی خویش بمن نمود و اکشود و قول خدای تعالی را
معنی فرمود که الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی
خلق اصل الشیٔ یعنی هیولاه فسوی صورته النوعیه و قدر اسبابه

فهداه الی طریق الخیر و الشر یعنی من هذا النوع پس از خواب بیدار
شدم و خاطر از دنیا و ما فیها پرداختم و بالمره از تحصیل علوم
ظاهره منصرف گشتم و بهرکس که میکذشتم کلمه از انچه در
خواب شنیده بودم نمی شنیدم بلکه علم فقه و حدیث از کسی
نمیدیدم پس بر اینحال در میان مردم بودم تنم با ایشان محشور بود
و جانم بفرسنکها دور و چنان مینمود که کویا کسی مرا میخواند
و خواننده را نمی دیدم و آناً فآناً این حال در من قوت میکرفت
و وحشت و نفرتم از خلق زیاد میکشت تا اکنه از یاران مهاجرت
کرده عزلت جستم و چون مصیبت زدکان در کوشهٔ محنت نشستم و در
از اغیار بر روی بستم و بکریه و زاری و ناله و بیقراری مشغول
کشتم چون کسیکه بچیزی مألوف و از وی مشعوف بوده کنونش
از دست رفته که نه او را خبری است و نه از وی اثری الغرض
میفرمود در اینمدت چیزها مشاهده کردم که احصا نتوان نمود
منجمله شبی در خواب دیدم که تمام خلق بر بامها بر آمده اند
که مشاهده امری نمایند من نیز ببام خانه خویش بر آمدم در

اینحال چیزی از ما بین مغرب و جنوب آمد یکطرفش متصل بآسمان
وطرف دیگر بزمین آویخته بسرچه نزدیک تر میشد فروتر میآمد
تا آنکه بما رسید پس طرف اسفلش پیش من آمد با دست خویش
او را گرفتم چندان لطیف بود که با دست ملموس نمی گشت لکن
بچشم محسوس بود که جسمی است بلوری و سفید که از شدت
صفا قریب بنظافت و چون حلقهای زره بافته و جز من کسی
را او دست نیافته و نیز شبی در خواب دیدم که بهمان
قسم مردم نیز برای ما برآمده اند که مشاهده چیزی نمایند من
نیز برآمدم و مینگریم بچیزی که از آسمان آمده و جهاتش
باسمان متصل و وسطش با خانه ما مقابل و دستاحدی جز من
بوی نرسید او را گرفتم جسمی غلیظ و سنگین بود و نیز در
خواب دیدم که گویا کوهی بسیار بلند است که از اطراف
باسمان رسیده و همه خلق در تدبیر بالا رفتن بر وی‌اند و احدی
مقدور نیست مگر اندک الا من که بیک لمحه با کمال سهولت
تا قله وی رفتم و نیز در یکی از رسائل مرقوم فرموده اند

که شبی در خواب دیدم که بمسجدی درآمدم سه نفر مرد شخص
دیگر یافتم از آن شخص از بزرگ آنها پرسید یا سیدی چه قدر زندگانی
خواهم نمود گفتمش مگر این کیست گفت حسن بن علی است علیهما
السلام نزدیک رفته سلام کردم و دست مبارکش را بوسیدم
و چنان گمان بردم که دو نفر دیگر حسین بن علی و علی بن الحسین اند
علیهما السلام فرمود علی بن الحسین و باقر اند عرض کردم یا سیدی
زندگانی من چه خواهد بود فرمود پنجسال یا چهار سال یا فرمود
پنجسال و چهار سال گفتم الحمد لله و گویا در آنحال به پشت خوابیده ام
و سرم بجانب قطب جنوب است و آنحضرت بر طرف سر من
ایستاده و آن دو بزرگوار طرف راست من چون از من
اظهار رضا بقضا دید نزد سر من نشست و دهان مبارک
بر دهانم نهاد حضرت علی بن الحسین عرض کرد اصلاح نفرمائید
فرجش اگر خراب است فرمود فرجش را بیم ندارم و لو عقیم گردد
لکن قلب محل خوف است چون این سخن شنیدم بدنش
آویختم دست مبارک بر صورتم نهاد و تا سینه ام کشید

که احساس برودت در قلب خویش نمودم در این وقت گویا
من و ایشان ایستاده ایم عرض کردم یا سیدی مرا
چیزی بیاموز که چون قرائت کنم شما را زیارت نمایم فرمود
این ابیات را مداومت نما هر گاه بخواهی به بینی

کن عن امورک معرضا	وکل الامور الی القضاء
فلربما اتسع المضیق	وربما ضاق الفضا
ولرب امر متعب	لک فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضا
الله عودک الجمیل	فقس علی ما قد مضی

پس فرمود

رب امر ضاقت النفس به	جاءها من قبل الله فرج
لا تکن من وجه روح آیسا	ربما قد فرجت تلک الرتج
بینما المرء کئیب دنف	جاءه الله بروح وفرج

و آنحضرت فقره از اول و فقره از ثانی قرائت میفرمود
عرض کردم این چه قسمت فرمود گاه در شعر اینگونه استعمال

میشود عرض کردم یا سیدی اینقصیده مرا ملاحظه فرموده‌اند
که مطلعش این است الا انظرت یا خلیلی بین اوالی فی ایهما
هواحلی لی واحوی لی فرمود دیده‌ام و قصیده عجیبست
الّا اینکه ضایع است و از اینجهة اثرا فرمود که در تغزل انشاء
کرده بودم پس عرض کردم یا سیدی انشاء الله در مدح
شما قصیده عرض خواهم کرد پس منتظر انصراف ایشان بودم که
ابیات را فراموش نکنم چراکه بوعده ایشان اطمینان داشتم
الغرض شبی بر سبیل عادت مشغول عبادت بودم نخلی بغایت
بلند در انحوالی بود کبوتری بروی نشسته باصوتی مطرب و موثر
میخواند متذکر حالات پیش و رؤیای خویش و وعده انشاء
قصیده گشتم و اینقصیده را عرض کردم که مطلعش اینست

فی الغراغر وجل الجلل	وماج مدمعی وما احتمل

خلاصه میفرمود ابیاتی را که در خواب تعلیم گرفته بودم بر قرائتش
مداومت مینمودم و اثری نمیدیدم و وقتی بخاطرم رسید که مراد
تخلق بمضامین اشعار است نه قرائت و تکرار پس بر عبادت

افزودم و فکرت و نظر مینمودم و قرائت قرآن و تدبر در
معانی ان و استغفار در اسحار بسیار میکردم پس من بعد
خوابهای عجیبه و چیزهای غریبه در آسمان و زمین و جنات
و برزخ و عوالم غیب و شهاده از نقوش والوان مشاهده
میکردم که عقول دران حیرانست و ابواب دیدن بخواب
برویم مفتوح شد حتی انکه غالب شبها هر یک ازان بزرگوارا
که میخواستم زیارت میکردم و عرض حاجت مینمودم
وجوابها میفرمودند حتی انکه اگر در وسط کلام بیدار میشدم باز
بخواب رفته ازهمان مقام فرمایش را بانجام میرسانیدند
تا کار بجائی رسید که مردم خواهش میکردند که برایشان
التماس دعا نمایم و مینمودم و قتی برادرم شیخ صالح گفت
چون خدمت حضرت حجة عصر برسی برمن التماس دعا نما رسیدم
و نمودم و اجابت فرمود و برا مژده پسری داد پس زنش
بزین الدین بارور شد و نیز میفرمود در اوائل امر
وقتی خدمت حضرت حسن بن علی علیهما السلام رسیدم

و مسائلی چند پرسیدم و جواب شنیدم پس دهان مقدس
بر دهانم نهاد و آب دهان مبارک در دهانم همی ریخت و
میاشامیدم لذیذتر از شهد بود و لی کرم بود و مقدار نیم ساعت
بدینمنوال گذشت و نیز میفرمود وقتی خدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله رسیدم عرض کردم یا سیدی استدعا
دارم که رخصت دهید دنیا را ترک گویم و معروف خلق نباشم
فرمود اینحال که تراست اصلح است مبالغه نمودم تغافل
فرمود و گذشت در طلبش برآمدم و نیز بخدمتش رسیدم و بر
مبالغه افزودم فرمود ممکن است پس از چندی و نیز غایب
شد باز تجسس نموده بخدمتش رسیدم و بر اصرار میفزودم
و تکرار مینمودم گاه میفرمود اینحالت اصلح است وگاه
میفرمود پس از چندی تا آنکه از اجابت مایوس شدم عرض
کردم پس مرا توشه عطا فرما دست مقدس برآورد که بر
صورت و سینه ام نهد عرض کردم مقصود این نبود فرمود
چه میخواهی عرض کردم از آب دهان خویش سیرابم کن پس

دهان مقدس بر دهانم نهاد و آب دهان در دهانم ریخت
شیرین‌تر از شهد و سردتر از برف بود ولی کم بود و هر دو
ایستاده بودیم مرا از لذت و برودت آن آب ضعف عارض
گشته نشستم و برخاستم و آنحضرت از مشاهده اینحال بخندید
پس بار دیگرم از آن آب نوشانید و گذشت و نیز میفرمود
وقتی خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم در مجلسی مشحون
از علما و اکابر پیش رفتم آنحضرت بجهة تعظیم و اجلال بندهٔ
خویش برخاست در صف النعال نشستم فرمود پیش بیا
که آنجا جای تو نیست پس برخاستم و نزدیک آن بزرگوار
نشستم او نزدیک ترم میخواند و من همی میرفتم تا که از نزدیک
هم رفتم به پیش و مرا در کنار خویش نشاند مسائلی چند پرسیدم
از آنجمله آنکه بیع نُصْره جایز است یا نه فرمود نه پس حاجت
خویش عرض کردم فرمود چیزی در دست ندارم گفتم بلی
ولی آمده ام در خصوص آن امر معهود که منزلت و مقام ترا نزد
پروردگار بدانم فرمود انشاءالله خواهی دانست و نیز

میفرمود وقتی میان من و شیخ محمد بن شیخ عصفور بحث
بسیار واقع شد و اصرار بر انکار من مینمود چون شب شد
خدمت حضرت علی بن محمد الهادی علیه السّلام رسیدم
و شکایت از حال مردم نمودم فرمود ترک ایشان کن و
بحال خویش مشغول باش اوراقی چند مرا عطا کرد و فرمود
این اجازهٔ دوازده گانه ماست گرفتم و گشودم و نظر نمودم
هر صفحه مصدر بود به بسم الله الرّحمن الرّحیم و پس از ان اجازهٔ
یکی از ان بزرگواران و مشتمل بود بر چیزی چند از اوصاف
و وعدها و اموریکه از عظمت انها کسی تصدیق انها نمی کند
با انکه من اهل انها نیستم و نیز میفرمود وقتی خدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم سخنی فرمود عرض کردم یا
رسول الله قائل اینکلام کیست فرمود منم قائل گفتم یا سیّدی
تو بحال من آگاهی و من نیز خویش را میشناسم که اهل انتقام نیستم
بچه سبب اینکلام را فرمودی فرمود بغیر سبب عرض کردم
بغیر سبب فرمود بلی مامورم که چنین بگویم عرض کردم که مأموری

فرمود بلی مامورم و نیز مامورم که بگویم ابن مدریس از اهل
بهشت است و نیز مامورم باینکه بگویم عبد الله غویدری
نیز از اهل بهشت است و مغرور مشو بظاهرش که خبیث است
چراکه رجوع بما میکند و لو هنگام مرگ و میفرمود که ابن
مدریس از جهال شیعه از اهل لحسا بود و عبد الله غویدری
مردی سنی کمرکچی بود و هیچ عمل خیری از وی نشنیده بودم
الا اینکه جمعی از اقربای ما را دوست میداشت و تعظیم و تکریم
ایشان مینمود و بخدمت ایشان میپرداخت الغرض روزی
در محضر جمعی از شیعه حکایت باز گفتم عبد الله ناصر عطار از
جملهٔ حضار بود گفت مرا با وی صداقتی بود بلکه اخوتی از حال
وی جز من و خدا کسی آگاه نبود و باطنا شیعه مخلص بود
و از اتفاقات مرا و را اینکه وقتی طایفه از اعراب بر شیعیان
قطیف خروج کرده کار بکارزار کشید لاجرم بمردم لحسا
استعانت جسته جماعتی باعانت ایشان بیرون رفت از
انجمله عبد الله غویدری بود که در همان ایام بشهادت

فائز گشت خلاصه رؤیای آن والامقام بر سبیل کشف
والهام بوده نه اضغاث واحلام و در منام خدمت هر یک
از ائمه اطهار علیهم السلام که میخواستند میرسیدند و هر مسئله
که مشکل یا مشتبه بود میپرسیدند و جواب کافی شافی با اقسام
ادله و براهین میفرمودند که ابدا محتاج بمراجعه و مطالعه
کتب نبود و اگر احیانا رجوع میفرمود بعینها همان
بود که در خواب آزموده بود اعلی الله مقامه و رفع فی جنان
الخلد اعلامه باب چهارم در کیفیت انتشار
امر آن بزرگوار و ذکر اسفار ایشان بر سبیل اجمال و
اختصار در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش که گذشته بود
از سن مقدسش بیست سال در این حال آن اسرار
الهی و حکم نامتناهی را اهلی برای اظهار بلکه بیان یک از
هزار در آن بلاد و دیار نیافت زیراکه در آن بلد جمعی
سنی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شیعه اثنی
عشری در میان ایشان علمای ظاهری قشری که ایشانرا

ربطی بحکمت نبود چه جای اسرار خلقت لاجرم آهنگ مهاجرت
و ساز مسافرت فرمود و راه عتبات عالیات در پیش گرفت
تا مگر املی برای امر خویش جوید چون بکربلای معلی و بنجف
اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علما و فضلا حاضر شد
تا پایه و مایهٔ هر یکرا معلوم فرماید و مشاهیر علما در اینوقت
جناب آقا باقر و جناب سید مهدی بودند اما شیخ جعفر
بن شیخ خضر و میر سید علی را چندان شهرت و ترقی نبود
الغرض غالبا در مجالس درس و بحث ایشان کاحد من
الناس جزو حضار و جلاس حاضر میگشت و می نشست
و احدیرا از حالش آگهی نبود وقتی از جناب سید مهدی
خواهش اجازه روایتی فرمود چون معرفتی نداشت تأمل
و توقفی نمود پرسید تالیف و تصنیف چه داری اوراقی
چند در شرح تبصره مرقوم رفته بود بوی نمایاند پس از دقت
نظر گفت یا شیخی سزاوار قدر تو آنست که مرا اجازت دهی
پس اجازه نوشت و داد نیز در همان ایام رساله در قدر تحریر

رفته بود بوی نمایاند در نظرش عظیم نمود از انجاکه باکمال انصاف بود زبان بدایح و اوصاف کشود و احترام فوق الغایة و اکرام بلانهایه میسنمود با اینکه از مشاهیر فضلا و مطاع اهل ان ولا بود مع هذا هرگاه ان بزرگوار بمجلسش وارد میشد بالمرة توجه و اقبال از تلامذه و حضار برداشته متوجه ان بزرگوار میکشت چون مراجعت میفرمود در روی خویش بحضار نموده زبان بتمجید و تعظیم میکشود میفرمود العجب کل العجب چگونه چنین گوهر گرانبها از مثل انصید فنا بیرون اید هما نا انمرد آیتی از آیات پروردکار است که دلیل قدرت اوست چرا که از بلدی برخاسته که خالی از علم و حکمت است و اهلش بادیه نشینان ورستمایانند ونهتهای علمشان معرفت مسائل نماز است فقط و برخاستن چنین عالم ربانی که برای هیچ صاحب فضلی فضیلتی نکذاشته ظاهر و باطن را جامع است و انوار الهی از جمالش ساطع این همانا فضل پروردکار است که یؤتیه من یشاء، با انکه جناب سید ندیده بود مگر اندکی از بیانات

ویکی از هزار اگر مطلع میشد بر بعضی اسرار ندانم چه سیرو
باده دردآلوده اش مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند
عجزالواصفون عن صفته بر زبان میرانند و ماعرفناه حق معرفته
میخوانند الغرض پس از چندی دران صفحه طاعونی پدید آمد که
اهل عراق را توقف مما لا یطاق گشته لاجرم همگی متفرق
در آفاق شدند و ان بزرگوار نیز مهاجرت و بموطن
خویش مراجعت فرمود پس از ورود مریم بنت خمیس ال
عصیرا که از اهل قرین بود بنکاح خویش در آورد و او اول
زوجات ایشان بود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی باری چون چندی اقامت فرمود امرش شهرت
گرفت و کالنار علی المنار و الشمس فی وسط النهار بر اهل
ان دیار ظاهر و اشکار گشت و معروف بین الانام و
مرجع خاص و عام گردید در اینوقت بواسطه معاشرت و آلودگی
خلق باب رؤیا مسدود شد و چندی گذشت که احدی از
ائمه سلام الله علیهم را ملاقات نفرمود الا قلیلی که بعض انها

مذکور شد الغرض پس از چندی با عیال و اثقال بحرین
انتقال فرمود و چهار سال اقامت نمود تا انکه در شهر رجب
از سنه یکهزار و دویست و دوازده فاطمه بنت علی بن ابراهیم جده
فرزندش شیخ عبد الله وفات یافت پس از وفات وی
عزم عتبات نموده پس از مراجعت در بصره توقف فرمود
و عیال را نیز از بحرین بدانجا ارتحال داد و در محله جسر العبید
در خانه حاجی ابراهیم عطار ملقب بابی جلّه منزل فرمود
پس از چندی تشریف فرمای ذورق گشت در انوقت حاکم
انجا شیخ علوان بن شیخ شاوه بود و با این بزرگوار حسن
سلوک و رفتاری اظهار مینمود چون دو سال بدین منوال
گذشت شیخ محمد بن شیخ مبارک او را محاصره و اخراج
نمود خود بجایش نشست یکسال هم در ایام حکومت وی توقف
فرمود در اوّل این سال که سنه هزار و دویست و شانزده بود
در روز عید غدیر وهابی علیه اللعنه در کربلای معلّی خروج کرده
قتل و غارت بینهایت نمود بالجمله وقتی مابین ان بزرگوار

و شیخ محمد بن شیخ مبارک منافرتی واقع شد لاجرم به بصره
مسافرت فرمود و نیز در محله جسر العبید در خانه ابن بدران
منزل فرمود چندی نگذشت که از هجوم انام و اجتماع
خاص و عام متنفر و منزجر گشت ناچار بجبارات که از قرای
بصره است تحویل فرمود و پس از چندی باز به بصره معاودت
نمود و از انجا باز بقریه دیگر که موسوم به تنومه التشریف برده
چندی توقف نمود به نشوه که غربی همین قریه است انتقال فرمود
و هیجده ماه متوقف بود از انجا که بالطبع از معاشرت انام
نفرت تمام داشت هر وقتی بجائی انتقال میفرمود تا مگر
محلی مطبوع یابد و هر جائی از جهتی مناسب نمیافتاد لهذا انتقال
بجای دیگر میفرمود الغرض وقتی عبد المنعم ابن سید شریف
جزائری که از اجلاء سادات و مشاهیران صفحات بود عرض
کرد هر گاه خاطر مبارک مایل بانزوا و عزلت است
در این حوالی قریه ایست موسوم بصفاده مال طایفه از ربیعه برای
آسودگی مناسبتر از ان محلی نیست چرا که از محل عبور دور است

لهذا در سنه هزار و دویست و نوزده با عیال بدان محل
ارتحال فرمود و یک سال نیز توقف نمود و مطبوع طبع همایون
نیفتاد و از حیث اهل و زمین خبیث ترین بقاعش یافت و قصیدهٔ
غرّا در مذمّتش انشاد فرمود که مطلعش این است

واهاً لهذا الدهر لیس بسعید * وهو لما یجمعه مسدّد و

لاجرم اهل و عیال را نزد فرزند خویش شیخ علی نهاده
و خود بمصاحبت فرزند دیگر شیخ عبد الله مسافرت فرمود
بقریهٔ از قرای واقعه بر شعبهٔ از شعب شطّ فرات موسوم بشطّ
الکار که مال سید احمد بن هلاله بود نازل گشته مهمان داری
و پذیرائی نمود پس از سه روز توقف بذورق نشسته تشریف
فرمای سوق الشیوخ شد در اینوقت شیخ محمد تقی فرزند ان
بزرگوار ساکن ان محل بود شیخ عبد الله را محض طلب
علم نزد او نهاده خود تشریف فرمای البصره شد و منزلی
جهة عیال معیّن فرموده از پی ایشان فرستاد پس از ورود
ایشان خود عزم زیارت عتبات عالیات فرمود که از انجا

بارض اقدس مشرف شود پس سار سفر فرمود بمصاحبت
خویش از فرزندان شیخعلی و از دیگران سید صالح بن سید
سلمان مولوی موسوی و سید حسین بن سید احمد حسینی و
حاج خلیفه ابن دیرم لحسائی و از زوجات مریم بنت خمیس
و آمنه بنت سید احمد را اختیار فرمود و اینهنگام سال هزار
و دویست و بیست و یک بود چون از سوق الشیوخ عبور
فرمود شیخ عبدالله نیز بایشان ملحق گشته بسماوه تشریف برد
و از انجا بنجف اشرف مشرف شد و از انجا بسایر عتبات
عالیات تا وارد کاظمین گشت شیخ عبدالله را محض تحصیل نیز
بسوق الشیوخ فرستاده خود عزیمت زیارت حضرت
رضا علیه السلام فرمود عبوراً تشریف فرمای یزد شد و انیوقت
از علما شیخ جعفر بن شیخ خضر در یزد بود او و سایر مردم دار
العباده اکرام زیاد و احترام فوق العاده بجای آوردند
و نیز در ان ولا از علما و فضلا جمعی کثیر بودند چون خدمت
ان بزرگوار رسیدند چیزها دیدند که از احدی ندیده

ونشنیده بودند لاجرم همگی طریق ارادت پیشه گرفته طالب
ومایل اقامت ان بزرگوار شدند وبنای التماس باخیر
حرکت نهادند چون امر مهم در پیش بود قبول نفرمود اما
چون ایشانرا قابل ومایل دید وعده مراجعت نمود وحرکت
فرمود پس از ادای زیارت بیزد معاودت کرده
که الکریم اذا وعد وفی ایامی چند توقف فرمود چون
اراده حرکت نمود اهل یزد باز آغاز التماس نمودند وبر
مبالغه واصرار افزودند چون ایشانرا لایق وشایق
دید اجابت فرمود بعض عیال را بمصاحبت شیخعلی وسید
صالح وخلیفه ابن دیرم از راه شیراز وبهبهان وذورق
روانه بصره فرمود وخود بایکی از زوجات وسید حسین
اقامت فرمود وبنای دعوت نهاد پس یوما فیوما
علم واخلاقش شهره آفاق شد وامرش در بلاد وولایة
انتشار یافت تا انکه سلطان زمان فتحعلی شاه قاجار را
نسبت بان بزرگوار ارادتی بهم رسید ومشتاق زیارتش

گردید مکتوبات پی در پی مشحون بر اظهار ارادت و شوق
زیارت ارسال میداشت از آنجا که معاشرت سلاطین و
اعیان بر طبعش گران بود و ناهموار همواره متعذر باعذار
میگشت تا آنکه بر مبالغه و اصرار افزود و مکتوبی بدین
مضمون بحضرتش نوشت و ارسال نمود که اگرچه مرا واجب
و متحتمست که بزیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام
مشرف شوم چراکه مملکت مارا بقدوم بهجت لزوم خود مشرف
فرموده لکن مرا بجهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود
روانه یزد گردم لا اقل باید ده هزار قشون همراه آورد و
و شهر یزد وادی است غیر ذی زرع و از ورود این قشون
اهل آن و لا بقحط و غلا مبتلا خواهند گشت و آشکار است که
آن بزرگوار راضی بسخط پروردگار نیست و الآن کمتر از آنم
که در محضر انور مذکور گردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار
تجبر ورزم پس از وصول این مکتوب هرگاه مارا بقدوم میمنت
لزوم سرافراز فرمود فبها المطلوب و الا خود بناچار اراده

دار العباده خواهم نمود چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بران
بزرگوار دشوار گشت چاره آن دید که سر خویش گیرد و از
وطن درویش لهذا عزیمت شیراز نمود که بصره باز گردد
چون اهل دار العباده از عزم و اراده اش آگهی یافتند اجتماع
نموده در صدد امتناع بر آمدند که مبادا سلطان زاپخان
بخاطر رسد که اهل یزد از خوف و ترد دش باعث این امر
گشته اند بدین سبب مورد مؤاخذه خواهند بود و عذری
مسموع نخواهد افتاد خاصه که زمستان است و برف
باران و سفر بلاد عجم خالی از صعوبت نیست و آن بزرگوار
با وجود ضعف و نقاهت خدای نخواسته مورث ملالت
خواهد بود الغرض از هر نوع سخنی راندند تا آن بزرگوار
بناچار توقف اختیار فرمود پس از آن اشراف و اعیان
گرد آمده در جواب نامه سلطان حیران مانده فرمود اگر
عذر از رفتن آرم خود خواهد آمد و مفاسد مترتبه نواقعست
اگر وعده رفتن و هم سرمای زمستان مانع در اینوقت

میرزا علی رضا نام که از علمای اعلام و فضلای با احترام
بود متعهد شد که بعقبی آن بزرگوار را وارد طهران نماید
که ابدا اکروهی بخاطر عاطر وارد نیاید و همواره خود
متحمل خدمات و زحمات کردد پس عزیمت طهران فرمود
و میرزا علیرضا نیز بانجام خدمات مشغول بود تا وارد طهران
شدند سلطان اکرام فوق غایت و احترام بی نهایت
مینمود و روز بروز ارادتش زیادت میکشت و چنان
معتقد بود که آن بزرگوار اطاعتش واجب و مخالفتش
کفر است و چنان اتفاق افتاد که در همان ایام زلازل
پی در پی در شهر ری و توابع وی حادث شد که غالب
اماکن و مساکن را منهدم ساخت شبی سلطان در خواب
دید که کسی میکوید اگر جناب شیخ احمد در این بلد نبود
هر آینه اهلش بزلزله هلاک میشدند ترسان و هراسان برخاست
و حکایت باز کفت بدین سبب بر ارادت و اعتقادش
افزود و مسائلی چند سؤال نمود و آن بزرگوار رسائلی چند در جواب

مرقوم فرمود که در باب تعداد کتب خواهد آمد انشاء الله
الغرض پس از چندی خاطر مبارک از توقف و اقامت در انجا
گرد ملالت گرفت ضمنا آهنگ معاودت فرمود چون سلطان
انحال معلوم گشت از پی ممانعت بر آمد و تکلیف مجاورت
نمود مقبول نیفتاد بر مبالغه افزود ابا فرمود و در اینوقت
خاطر مبارک هم از خبر خروج و قتل و غارت و تابی علیه اللعنة
در بصره و بودن اولاد و عیال دران صفحه پریشان بود روزی
با سلطان مجلسی اتفاق افتاد و باز آغاز تلطف نموده ذکر توقف
پیش آورد کماکان السابق ابا فرمود از هر قبیل سخنی راند تا
انکه عرض کرد که بصره و حوالی را گنجایش آن وجود مبارک نیست
و عالمی چون ان بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت خاصه
که عرب را با ان حلم و اسرار انسی نیست و بر مثل ان بزرگوار
عالمی واجب است که نشر احکام در میان انام و کشف سبحات
ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت
امکان نپذیرد الغرض پس از اصغای اینکلمات ملاحظه فرمود

[illegible]

که در ابنای عجم کسانیکه متحمل بعض اسرار و حلم باشند یافت میشود
لهذا اظهار قبول مسئول فرمود سلطان خشنود گشته نیز عرض کرد
که الحال که اجابت فرموده اید استدعا چنانست که نیز بلطف
فرموده طهران برای توقف اختیار فرمایید که ما هم نیز در جوار
ان بزرگوار مستفیض گردیم از انجاکه ان بزرگوار مایل بانزوا
و عزلت بود و توقف طهران با انحال کمال منافات داشت
ابا فرمود تا وقتی باز آغاز این سخن نمود که اگر میل مبارک بسکنای
طهران باشد منزلی مناسب تعیین شود فرمود تعیین منزل
آسانست لکن اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل
امر سلطنت خواهد بود سبب پرسید فرمود آیا با احترام و
عزت باید بود یا خواری و ذلت عرض کرد بالبداهه
با کمال عزت و استقلال و جلال باید زیست ما را رضائی
جز رضای ان بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود سلاطین
و حکام بعقیده خود تمام اوامر و احکام را بظلم جاری مینمایند
و چون رعیت مرا مسموع الکلمه دانستند در همه امور رجوع بمن

نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع
حاجت ایشان نیز بر من واجب است چون در محضر سلطنت
وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد و تعویق
و تعطیل امر سلطنت است و اگر نپذیرد مرا خواری و دولت
پس بفکرت فرو رفت و گفت امر موقوف باختیار است
هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همانست و ما را میل و
خواهشی از خود نیست چون واگذار نمودید در را اختیار
فرمود چرا که اهلش را لایق و شایق دیده بود در انیوقت
شاهزاده محمد علی میرزا حاضر گشت چون ایالت کرمانشاهان
و خوزستان و حویزه و توابع جمله با وی بود روی باو نمود
فرمود که یکی از امنای عمّال خویش را باطراف خوزستان
فرست که از انجا روانه بصره شود و عیال و اثقال آن
بزرگوار را با کمال عزت و احترام بیزد انتقال دهند پس
شاهزاده فرمانی بابراهیم آقا حاکم بصره نوشت که
اینک فرستاده ما محض انتقال عیال جناب شیخ بزرگوار

عازم ان دیار است باید اهتمام تمام در خدمت گذاری
و احترام نسبت بایشان بظهور رسد اگر از کسی بالنسبه بایشان
خلاف احترام یا سوء ادب سرزد ملامت نکند مگر خود را و السلام
پس میرزا شایق نام که یکی از اعیان عمال وی بود بجهة
انجام این مهم تعیین نموده مکتوب را بوی سپردان بزرگوار
نیز مکتوبی باقی بفرزند خویش شیخ علی مرقوم فرموده بوی سپرد
و روانه گشت در اوائل ذیقعده سال یکهزار و دویست و
بیست و سه وارد بصره شد پس در تهیه سفر برآمدند و عیال را
با تمامی اثقال بیزد انتقال دادند لکن بواسطه زمستان و شدت
برف و باران و عدم استعداد ایشان سفری بسیار سخت
و دشوار گذشت الغرض از راه اهواز و شوشتر و دزفول
و خرم آباد و بروجرد و کاشان همه جا با نهایت عزت و
احترام آمده در غره شهر صفر از سال هزار و دویست و بیست و چهار
چهار روز قبل از نوروز وارد یزد شدند در اینوقت امر آن
بزرگوار در بلاد و دیار انتشار و اشتهار یافته و تمامی علما و فضلا

کردن تسلیم پیشش نهاده و از اطراف مسائل میفرستادند و
رسائل مینوشت و کشف اسرار بقدر لایق و نشر فضائل باندازهٔ
تحمل خلایق میفرمود تا آوازهٔ علم و اخلاقش شهرهٔ آفاق شد
وصیت اوصافش معروف اطراف واکناف چون دو
سال برین منوال گذشت عازم ارض اقدس گشت و از
فرزندان شیخ علی را بمصاحبت اختیار فرمود و بعض از زوجات را
نیز با خود برد پس از انجام زیارت باز بیزد معاودت
فرمود جناب شیخ عبدالله حکایت میفرماید که پس از مراجعت
آن بزرگوار بعلت عدم توفیق بر مصاحبت ایشان و
زیارت حضرت رضا علیه السلام گریهٔ بسیار میکردم و
زایدالوصف شایق زیارت بودم که مرا نیز روزی شود
روزی بخاطرم گذشت که دو رکعت نماز بجای آرم و حاجت
از خدای خواهم برخاسته غسل کردم با کمال توجه و خشوع
و تضرع و خضوع رو بدرگاه بی نیاز آورده مشغول نماز شدم
و در قنوت این ابیات را خواندم

وکم لله من لطف خفی | یدق خفاه عن فهم الزکی
وکم یسر اتی من بعد عسر | ففرج کربة القلب الشجی
وکم امر تساء به صباحا | فتاتیک المسرة بالعشی
اذا ضاقت بک الاحوال یوما | فثق بالواحد الفرد العلی
توسل بالنبی فکل خطب | یهون اذا توسل بالنبی
ولا تجزع اذا ما ناب خطب | فکم لله من لطف خفی

وهمی این مصراع را مکرر میگفتم و هنوز مشغول بودم که شنفتم
که آن بزرگوار مرا میخواند بخدمتش رسیدم فرمود ما بزیارت
مشرف شدیم و تو محروم ماندی اینک بخاطرم آمد که ترا نیز
بدان آستانه روانه سازم الحال چه میگوئی عرض کردم
منتهای آمال است فرمود برو دو حیوان یکی خاص خویش
ودیگری جهة عمزاده خود حسین بن محمد کرایه نما من در همان
زمان بیرون رفتم مکاری دیدم که گویا انتظار مرا داشت
پرسید یا شیخ کسی را سراغ داری که عازم زیارت
باشد و حیوان کرایه خواهد گفتم آری و فورا گرفتم و روز دویم

از یزد بیرون رفتم چون بارض اقدس رسیدیم مرا مرضی
عارض شد که بطور دلخواه موفق بر زیارت نگشتم پس از
چندروز با همان حال ارتحال نموده متدرجا بهبودی حاصل
شد و مرض زایل چون بشوراب که چهار منزلی یزد است
رسیدم یکی از اهل همین قریه مرا پرسید با شیخ بهجت از
یزد خبر هست گفتم نه گفت اینک پسرم آمده میگوید جناب
شیخ بزرگوار با جماعتی بسیار در خارج شهر سراپرده زده
عزیمت ارض اقدس دارند و ما نیز منتظر قدومش هستیم
چون اینسخن شنیدم بکمال کدورتم دست داد چرا که سفر
سابق از خدمتش محروم ماندم و اینک اگر بودم مرا محروم
نمیفرمود و تنها هم که مشرف شدم مرض عارضم گشت این
جمله را دلیل شقاوت خویش انگاشتم چندان گریستم که
بیهوش افتادم خوابم در ربود در خواب دیدم که باتفاق
آن بزرگوار عازم ارض اقدسیم و مرا اسبی است سیاه
رنگ دست و پا سفید و در خدمتش میرفتم چون نزدیکی

شهر مشهد رسیدم من از کاروانیان جهة تعیین منزل
سبقت جستم بشهر درآمدم و وارد خیابان شدم شهر را
خالی یافتم و احدی را ندیدم و نهریکه در خیابان است
آبی با کمال سفیدی و صفا در وی جاریست و از شدت
صفا قعر نهر نمایانست و نهریست بسیار عظیم و حوضها
در جلو حرم محترم است مملو از این آب متحیرانه ایستاده
بودم که شخصی نورانی پیدا شد و لباس خویش افکند لنگی
بر کمر بست و وارد یکی از آن حوضها شد مانند کسی که غسل
میکند مرا بخاطر گذشت که این امام است علیه السلام متوجه
او گشتم چون مرا مشاهده فرمود از آب بیرون آمد و در کنار
حوض ایستاد من رسیدم و خود را بپایش افکندم دست
مبارک آورد زیر سینه من و مرا بلند فرمود پس دست
مبارکش را گرفتم و میبوسیدم و میگریستم مرا نزدیک خود
برد میان دو چشمم را بوسید و پرسید که پدرت بزیارت
ما میاید عرض کردم بلی اینک از قفای من است فرمود

از یزد بیرون رفتیم چون بارض اقدس رسیدیم مرا مرضی
عارض شد که بطور دلخواه موفق بزیارت نگشتم پس از
چندروز با همان حال ارتحال نموده مستدرجا بهبودی حاصل
شد و مرض زایل چون بشوراب که چهار منزلی یزد است
رسیدم یکی از اهل همین قریه مرا پرسید با شیخ هیچ از
یزد خبر هست گفتم نه گفت اینک پسرم آمده میگوید جناب
شیخ بزرگوار با جماعتی بسیار در خارج شهر سراپرده زده
عزیمت ارض اقدس دارند و ما نیز منتظر قدومش هستیم
چون این سخن شنیدم کمال کدورتم دست داد چرا که سفر
سابق از خدمتش محروم ماندم و اینک اگر بودم مرا محروم
نمیفرمود و تنها هم که مشرف شدم مرض عارضم گشت این
جمله را دلیل شقاوت خویش انگاشتم چندان گریستم که
بیهوش افتادم خوابم در ربود در خواب دیدم که باتفاق
آن بزرگوار عازم ارض اقدسیم و مرا اسبی است سیاه
رنگ دست و پا سفید و در خدمتش میرفتم چون نزدیکی

شهر مشهد رسیدم من از کاروانیان جهة تعیین منزل
سقت جستم بشهر درآمدم ووارد خیابان شدم شهر را
خالی یافتم واحدیرا ندیدم ونهریکه در خیابان آست
آبی باکمال سفیدی وصفا در وی جاریست واز شدت
صفا قعر نهر نمایان است ونهریست بسیار عظیم وحوضها
در جلو حرم محترم است مملو از این آب متحیرانه ایستاده
بودم که شخصی نورانی پیدا شد ولباس خویش افکند لنگی
بر کمر بست ووارد یکی از آن حوضها شد مانند کسی که غسل
میکند مرا بخاطر گذشت که این امام است علیه السلام متوجه
او گشتم چون مرا مشاهده فرمود از آب بیرون آمد ودر کنار
حوض ایستاد من رسیدم وخود را بپایش افکندم دست
مبارک آورد زیر سینهٔ من ومرا بلند فرمود پس دست
مبارکش را گرفتم وبوسیدم ومیگریستم مرا نزدیک خود
برد میان دو چشمم را بوسید وپرسید که پدرت بزیارت
ما میاید عرض کردم بلی اینک از قفای من است فرمود

نه بلکه در جلو تو است میخواهی نزد او برو ی عرض کردم بلی
پس انحضرت پیش افتاد و من از قفایش میرفتم تا وارد صحن
مقدس شد از نظرم پنهان گشت از پیش بر امدم و در رواق
یافتم که نزدیک در نشسته و والد ماجد نیز مقابل او و برادرم
شیخعلی طرف راست والد و پسر عمم شیخ زین الدین بر جانب
راست او و برادرم شیخ حسن منفرد مقابل درگاه نشسته اند
من چون نزدیک در رسیدم ایستادم و سلام کردم جواب
فرمود چون بنشستگان نگریستم با خود گفتم اما والد را اذن
نشستن میدهند و شیخعلیرا چونکه اهل فضلت رخصت
داده اند و شیخ زین الدین را بسا چون از غیابت مدرس
مخبر بوده اند محض تسلیت خاطر رخص فرموده اند لکن
شیخ حسن را چه منزلت که در چنین محلس نشیند در اینوقت
انحضرت متوجه من گشته تبسم فرمود من از خجالت و هیبتش
سر بزیر افکندم و والد بزرگوار روی بمن نمود پس متوجه
انحضرت گشت و عرض کرد یا سیدی عبد الله و حسن را اهتمام

در تحصیل نیست چون اینسخن شنیدم گریه ام در گلو گرفت و
گریستم و عرض کردم یا سیدی ما را تقصیر چیست چه
او خود تعلیم ما نیز دارد روی بجانب آنحضرت نمود و خندید
و مرا فرمود گریه مکن که من خود متوجه تعلیم تو خواهم گشت در
انوقت هراسان و پریشان از خواب بیدار شدم مکاری را
گفتم که از اینجا تا یزد چهار منزل است اگر بتوانی مرا بدو
منزل رسانی مستحق انعام خواهی بود متعهد شد و من
نیز مطمئن فورا حرکت کرده شتابان قطع مسافت نمودم
روز دویم چون بخارج شهر رسیدم خیام را منصوب دیدم
شکر خدای بجای آوردم بخدمتش رسیدم و دست مقدسش را
بوسیدم فرمود داخل شهر مشو که اینک شب هنگام کوچ است
و گویا خداوند اینچند روز ما را محض رسیدن تو معطل فرمود
چو معلوم کردم چند روز معطل در خارج شهر شده بودند و علت
تعطیل علی الظاهر آن بود که حاج محمد طاهر اصفهانی از علما
بوده اراده مصاحبت ایشانرا داشت و همه روزه معطل نموده

تا روز پنجم موقوف نخسته متعذر شده بود الغرض مراسم احتشام ورود مرکبی از خود نبود و ایشانرا بسم پیش از کفایت خود موجود نه ان بزرگوار پس از ادای نماز ظهر متوجه شیخعلی گشته فرمود مرکب شیخ عبدالله چه خواهد بود عرض کرد که الحال که عزم ارتحال است و تحصیل مال خالی از اشکال نیست الا انکه اینمنزلرا بهرنحو باشد بیاید منزل دیگر تعیین کرد در انوقت سواری وارد شد و از اسب خویش فرود آمد عرض کرد علی اکبرخان پسر محمد تقی خان عرض اخلاص والتماس دعای خاص نموده و این اسب را برسم پیشکش فرستاده و استدعای قبول دارد پس فرمود خداوند مرکب ترا رساند چون نگریستم بعینها همان مرکب بود که در خواب دیده بودم پس در خدمت ان بزرگوار مراجعت نموده تا وارد ارض اقدس شدیم پس از ادای زیارت بدار العباده مراجعت نموده اراده اقامت و توطن فرمود پس خانه ابتیاع نمود و بنای خانه دیگر امر فرمود چند صباحی نگذشت که فسخ عزیمت

کرده عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات
گردید که از راه شوشتر بدان صفحات تشریف فرما گردد
اهل یزد را اینمعنی ناگوار آمده در صدد ممانعت برآمدند
هرچند التماس نموده مقبول نیفتاد پس از یأس از قبول این
الدوله از پی تدبیر برآمد مکاریان را در خفیه تهدید و وعید
نمود که احدی تحمل اثقال ایشان ننماید تا کار دشوار
شد آن بزرگوار نزد آقا قاسم فرستاد که ما از شما حیوانی
نخواهیم و بکرمانشاه میرویم انجا امر باختیار است در
اقامت و ارتحال آقا قاسم خوشنود شده عرض کرد چون
بکرمانشاه وارد شدید هرگاه شاهزاده محمد علی میرزا حسن
سلوک و رفتار اظهار نمود نعم المطلوب و الا کسیرا بر آن
بزرگوار دستی نیست الغرض عزم رحیل را باصفهان
تحویل فرمود و از انجا عزیمت کرمانشاه نمود چون بدو
منزلی رسید شاهزاده از ورود موکب مسعود آگاه شد خود
و تمامی اهل شهر بعزم استقبال در آمده در چاه کلان که خارج

شهراست سراپردهٔ ما نصب نموده و خود تا تاج آباد که
چهار فرسخی است استقبال نموده و در رکاب ظفر انتساب
مراجعت کرده در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت
چون وارد سراپرده شدند آن بزرگوار شاهزاده را
بخلوت خواسته فرمود مراد از اقامت من در این بلاد چیست
عرض کرد رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و تمیاز
از همگنان و سرفرازی در میان ایشان فرمود باعث
مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود نه بدی اهلش و حال
آنکه خروج جان شان از تن آسان تر بود تا مفارقت من
لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار سلام الله
علیهم اجمعین و ناپایداری روزگار باعث این کار شد عرض
کرد اما مجاورت که آن بزرگوار را از ایشان مفارقت
نیست اما زیارت من خود متعهدم که هر سال لوازم
انتقال و ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار
روانه عتبات نمایم و الا خروج آن بزرگوار از این دیار

بر من دشوار تر است تا خروج روح از تن
سهل باشد ترک جان گفتن * ترک جانان نمیتوان گفتن
پس آن بزرگوار خواهش و پراقبول و پس از دو روز بشهر یثرب
نزول فرمود و اینوقت دویم شهر رجب از سال هزار و دو
و بیست و نه هجری بود پس با نهایت جلال و فراغت بال
دو سال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات
احترام بلانهایة و اکرام فوق الغایة مینمود در سال سیم که
هزار و دویست و سی و دو بود عزیمت بیت الله الحرام
فرمود و در خدمتش از فرزندان شیخ عبد الله و از اصحاب
حاج ملا مشهد تبریزی و حاج ابو الحسن بن ابراهیم یزدی
و حاج عبد الله بن حاج ابراهیم آل عیثان قاری لحسائی
و حاج نظر علی دزفولی بودند خلاصه ماه صیام را در شام
بانجام رسانده نیمهٔ شوال بمدینهٔ طیبه ارتحال فرمود بیست و
دویم ذیقعده وارد شد و دو روز بیشتر توقف نفرمود
روز بیست و چهارم مهاجرت فرمود و از مسجد شجره محرم گشته

مناسک حج بجای آورد پس از فراغت از راه نجد و جبل
با جمعی کثیر از حاج عزم عراق فرمود چون وارد جبل گشت
کاروانیان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف
شد در بین راه با طایفهٔ از دزدان فی الجمله مقاتلت و محاربی
اتفاق افتاد و در غرهٔ ربیع الثانی وارد نجف اشرف و از
انجا بکربلا مشرف گردید شیخ عبدالله را با بعضی خدم روانه
کرمانشاه فرمود و خود مدت هشت ماه متوقف بود پس از
آن بکرمانشاه مراجعت فرمود در چهارم محرم از سال هزار
و دویست و سی و چهار و چند سال دیگر نیز با نهایت جلال
و فراغت بال زیست فرمود تا اینکه شاهزاده محمد علی میرزا
برحمت ایزدی پیوست پس از وی تمام نعمتهای آن بلد
روی بنقصان و زوال آورد که گویا تماما بوجود او بسته بود
حتی اینکه چندی نگذشته بود که شبی سیلی عظیم وارد شهر
شد تا صبح معادل ربع شهر را از دور و قصور چنان منهدم
ساخت که گفتی هرگز معموره نبود و فوق الاحصار و الادرا

از اناسی و حیوانات هلاک شدند الغرض در سال دویم
پس از وفاتش تمامی بلاد ایران را وبا بشدت فراگرفت
در این اوقات آن بزرگوار بعزیمت زیارت حضرت
رضا علیه السلام ارتحال فرموده تشریف فرمای قم گردید
و از انجا بقزوین و از انجا بطهران و در شاه عبد
العظیم منزل فرموده و تمامی اهل بلاد بعلت وبا متفرق در
جبال بودند پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس
گردید و از انجا بشاهرود تشریف برده در اینوقت وبا در
قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار
هلاک نمود یکی از زوجات این بزرگوار نیز وفات یافت
چون وارد ارض اقدس گشتند و با شدت بود مدت
دو روز توقف فرموده تشریف فرمای تربت گشتند در
اینوقت حاکم انجا محمد خان پسر اسحق خان بود استقبال
نموده نهایت اکرام و احترام بجا آورده و از انجا تشریف فرمای
طبس گشتند حاکم انجا علی نقی خان پسر میر حسینخان طبسی بود

با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهة ورود تعیین
نمود مهمان داری بالیاقت و خدمتگذاری فوق طاقت
بظهور رساند چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را
بلوچ گرفته و عبور دشوار است لهذا علی نقی خان پسر عم
خویش مراد علی نام را که بشجاعت موصوف و در سطوت
معروف بود با انضمام یکصد نفر سواره و دویست نفر پیاده
تا ورود دار العباده همراه نمود هنگام ورود تمامی
اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرمود و
از انجا باصفهان تشریف برد علما و اعیان و تمامی اهل
انسامان استقبال نمایان نموده و در خانهٔ عبد الله خان
امین الدوله پسر محمد حسین خان صدر الدوله منزل فرمود
خدمتگذاری کامل بعمل آورد و چون ارادهٔ ارتحال
فرمود علما و اعیان جمله اجتماع نموده متفق القول در
صدد امتناع بر آمدند و زبان بالتماس گشودند که اینک
ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمائید مرحمتی

بیش از بیش است چون عیال و اثقال مانع از اقامت بود
اجابت نفرمود بر اصرار افزودند که هرگاه اینماه را توقف
شود کمال تلطف است لاجرم عیال و اثقال را جز لوازم
اقامت بصحابت شیخ عبدالله روانهٔ کرمانشاه فرمود
و بنا باصرار علما و اعیان اصفهان آن بزرگوار ماه صیام را در
اصفهان قیام نمود تمام انام از خاص و عام حتی علمای
اعلام دران ایام صبح و شام اجتماع و ازدحام مینمودند
بحدیکه روزی تنی چند محض احصای جماعت بر در مسجد
نشستند شانزده هزار نفر بشمار در آمد که با ان بزرگوار
نماز حاضر شده بودند و صدر الدوله نیز در خدمتکاری
اهتمام تمام داشت و پیوسته هدایا و تحف میفرستاد و از
انجمله ملکی از املاک خویش موسوم بکمال آباد در پیشکش نمود
الغرض روز دوازدهم شوال بکرمانشاه ارتحال فرمود چند سال
نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید
لهذا عیال را نهاده خود مهاجرت فرمود و بکربلای معلی

شیخ عبدالله باز از کرمانشاه
باصفهان رجعت نمود پس

مشرف

مشرف گشت پس از چندی مکتوبی بشیخ عبد الله فرستاد
که روانه اصفهان شود و کمال آباد را بفروشد چون وارد
اصفهان شد در آنوقت صدر وفات یافته بود تمام
املاکش را دیوان ضبط نموده و کمال آباد نیز در جمله انها
بود حاکم بلد محمد یوسف خان را ملاقات و مطالبه نمود
گفت مرا معلوم است که اینملک حق شما است لکن مرا
بدون رخصت سلطان واگذاردن میسر نیست ولی
محض احترام شما علی العجاله کسی در وی تصرفی ندارد
تا تکلیف معلوم گردد لاجرم روانه طهران گشت چون
شاه از ورودش آگاه گشت احضارش نمود و کمال
مهربانی اظهار فرمود پس از مراجعت شاه متوجه الله یار
خان وزیر و میرزا آقاخان گشته فرمود که باعث رفتن طهران
معلوم نمایند حسب الامر انده معلوم نموده معروض داشتند
فرمود اگر این باب گشوده شود کار دشوار خواهد بود و باید
باقی املاک را نیز واگذار نمود لکن در عوض یکی از قرای

کرمانشاهان از فرمان نوشته تسلیم نمائید و استدعا کنید
که دست از این مدعا بردارد و پس فرمان چیاه کبود را که
از مزارع نیلوفر است تمام کرده آورده آوردند و حکایت باز گفتند
در جواب فرمود که اما چیاه کبود تفضلی از شاه است لکن کمال
آباد در ملک ما است و تخلیه ید از او نخواهیم کرد و لو اینکه
حال سکوت کنیم الغرض فرمان را گرفته بکرمانشاه مراجعت
نمود چیاه کبود را متصرف گشت در انوقت آن بزرگوار از
کربلا عزیمت حج بیت الله الحرام فرمود و بشیخعلی مکتوبی
ارسال نمود که با عیال خیال ارتحال است پس از سه ماه
مسافرت نمود و در خدمتش بود از فرزندان شیخ حسن و از
دیگران سید خلف بن سید علی نجار و موسی بن عبد المحسن
و حاج علی کشوان کربلائی و از عبید عبدی مسمی بسلطان
و از اناث دو نفر از بنات و دو نفر از زوجات و بعض
دیگر از خدام الغرض از بغداد تشریف فرمای شام گشت
در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتی بهم رسید و همواره

در تزاید بود تا دو منزلی مدینه طیبه در ان محل بمقتضای
کل نفس ذائقة الموت چرخ کجمدار خاک محنت بر سر اهل
روزگار نمود جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار
اختیار فرمود در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام
از سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و بدن مقدس شریف را
بمدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع پشت دیوار قبه مطهره ظرف
جنوب زیر میزاب محراب که علی قول قبر مطهر حضرت
فاطمه انجا است مقابل بیت الاحزان دفن نمودند اعلی
الله مقامه و رفع فی جنان الخلد اعلامه و تمامی عمر
مقدسش هفتاد و پنج سال بود و تمام روزگار خویش را
بعبادت پروردگار و جمع اخبار و نشر فضائل آل اطهار
سلام الله علیهم بسر برد و چنان در عبادت حریص بود
که از ایام تمرین تا اخر عمر خویش یک نافله از وی
فوت نشد بلکه نافله نشسته نفرمود و بسا مبتلا بامراض
سخت بود که مدهوش افتاده بود چون هنگام نماز

در میرسید بی اختیار بر میخاست که گویا کسی او را بلند میکند
و پس از انجام نماز کاملیت میافتاد و در تمام عمر چنان اهتمام
با وقات صلوة داشت که یک فضیلت از او فوت نشد
و سلوکش با خلق چنان بود که اولاد خویش را بر ممالیک
و عبید ترجیح ندادی و با انها جلیس و اکیل بود که گویا یکی
از ایشان است و کسیرا بر کسی تفضیل ندادی مگر بایمان
سکوتش فکرت بود نظرش عبرت تکلم نفرمود مگر هنگام
ضرورت بقدر کفایت و در تمام افعال و رفتار متاسی
با آل اطهار اللهم احشره مع محمد و آله الاخیار و اجعلنا فی زمرة
موالیه و الانصار باب پنجم در بیان عدد زوجات
و اولاد امجادش تمامی زوجات آن بزرگوار هشت
نفر بودند اول مریم بنت خمیس از اهل قرین که یکی از قرای
لحساست بود سیزده فرزند آورد نه پسر و چهار دختر اما
پسران ۱ محمد تقی ۲ علی نقی ۳ عبد الله ۴ حسین ۵ جعفر
۶ نیز حسین ۷ محمد صالح ۸ محمد حسن ۹ علی اما دختران

۱ فاطمه ۲ رقیه ۳ سکینه ۴ حجیه و دیگری از زوجات آمنه
بنت سید احمد بوده فرزند آورد شش پسر و چهار
دختر اما پسران ۱ حسین ۲ نیز حسین ۳ ابراهیم ۴ باقر
پنجم نیز باقر ۶ صالح اما دختران ۱ مریم ۲ رحیمه ۳ مریم
۴ فاطمه دیگری از زوجات ام کلثوم بنت شیخعلی صائغ
بود یک پسر آورد مسمی بحسن بیک و دیگری از زوجات آمنه نام
بود دختری آورد مسماة برحیمه و دیگری از زوجات رقیه
بنت عبد الحسین بود پسری آورد مسمی بمحمد جعفر و دختری مسماة
بلطیفه و دیگری از زوجات فاطمه یزدیه بود دختری آورد
مسماة بزائره و دیگری از زوجات مریم بنت حسن آل حریم
بود تمامی زوجات هشت نفر بودند بعض انها در حیات
ان بزرگوار وفات یافتند و از بعض مفارقت فرمود
و پس از وفاتش سه نفر باقی بودند مریم بنت خمیس و مریم
بنت حسن و رقیه بنت عبد الحسین و تمامی اولاد بیست و
نه نفر بودند اکثری در طفولیت و بعضی در سن مراهقه و بعضی

قریب بلوغ وفات یافتند و بعضی بحد رشد و کمال رسیده و خداوند نیز بایشان اولاد داده و ایشان از پسران چهار نفر بودند اول محمد تقی دویم علی نقی سیم حسن چهارم عبدالله و از دختران سه نفر فاطمه و حجیه و نیز فاطمه

باب ششم در ذکر اسامی بعضی از کتب و رسائل آن بزرگوار است که حسب المیسور ضبط شده است ۱ کتاب فی شرح زیارة الجامعة الکبیرة و هی اربع مجلدات ۲ کتاب فی شرح الحکمة العرشیة لملا صدرا و هی ثلث مجلدات ۳ کتاب فی شرح المشاعر له ایضا فی ابطال القول بان بسیط الحقیقة تبساطته کل الاشیاء و غیر ذلک مما زعمه من اصول حقایق الایمان و لیس منها ۴ کتاب الفواید و شرحه توضیحا لما فیه من المشکلات ۵ کتاب فی شرح تبصرة المتعلمین لآیة الله فی العالمین العلامة الحلی اعلی الله مقامه ۶ کتاب المسائل الحیدریة فی جمع اقوال الفقهاء فی الطهارة و الصلوة و تحقیق الحق و ترجیح الصدق فی کل مسالة منها ۷ کتاب مختصر الحیدریة ۸ کتاب فی شرح خاتمة کشف الغطاء للشیخ جعفر النجفی ۴۱ ۹ کتاب فی الصوم کتبه بالتماس الشاهزاده محمد علی میرزا ۱۰ کتاب فی بیان احکام الکفار من الحربیة و اهل الذمة بالتما

ایضا ۱۱ کتاب فی بیان العمل بالکتب الاربعة وغیرها ۱۲ کتاب فی بیان
حجیة الاجماع باقسامه السبعة ۱۳ کتاب فی بیان مبادی الالفاظ وغیرها
من اصول الفقه ۱۴ کتاب فی جواب الشیخ محمد کاظم فی بیان ان المقلد هل یجوز
له ان تقلید المفتیین فی مسالة واحدة مع اختلافهما فی الفتوی ام لا ۱۵
کتاب فی شرح رسالة القدر للسید شریف راد علیه ۱۶ کتاب حیوة النفس
فی اصول العقاید ۱۷ کتاب فی تحقیق القول بالاجتهاد و التقلید و مسائل
آخر فی الفقه ۱۸ کتاب فی جواب الشیخ محمد عن جواهر الخمس عند الحکما
والاربع عند المتکلمین والاجسام الثلثه و الاعراض الاربع و العشرین وعن
مادة الحوادث وبعض مسائل الفقهیه ۱۹ کتاب فی شرح رسالة للملا محسن
القاشانی فی مسألة العلم راد علیه ۲۰ کتاب فی شرح ما روی فی حدوث
الاسماء ۲۱ کتاب فی بیان الاوعیة الثلاث السرمد و الدهر والزمان
وبیان اللوح المحفوظ و لوح المحو و الاثبات وبیان البداء و القدر والقضا
وعالم الذر وتحقیق الطینات وسر اربعیة ارکان العرش وبیان حقایقها
والوانها ۲۲ کتاب فی بیان ان الحقیقة المحمدیة هل هی من الوجود المقید
ام لا ۲۳ کتاب فی شرح حدیث الکمیل المروی عن امیر المؤمنین علیه السلام

فی بیان

فی بیان الحقیقه وغیرها ٢٤ کتاب فی شرح حدیث راس الجالوت
المروی عن الرضا علیه السلام ٢٥ کتاب فی مسالة القدر جوابا للشیخ
عبد الله القطیفی ٢٦ کتاب فی بیان ان ائمة علمین ٢٧ کتاب فی جواب
مسائل الخاقان المغفور فتحعلی شاه قاجار فی بیان حقیقه البرزخ و المعاد
وغیرها ٢٨ کتاب فی بیان حقیقة العقل و الروح والنفس وغیرها جوابا
لبعض الطلبه ٢٩ کتاب فی تفسیر سورة قل هو الله احد و ذکر فیه بعض
الواردات الغیبیه التی وردت علی قلبه الشریف فی صلوة اللیل
٣٠ کتاب فی بیان ان اطفال الشیعه اذا ماتوا او سقطوا اهل یتموتن
ام لا ٣١ کتاب فی تحقیق القول فی المعانی المصدریه و المفاهیم الاعتباریه
٣٢ کتاب فی بیان معنی الامکان و العلم والمشیه وغیرها
٣٣ کتاب فی جواب مسائل غامضه للحاج محمد طاهر القزوینی
وهی تسع عشر مساله ٣٤ کتاب فی جواب الملا حسین الکرمانی ٣٥
کتاب فی جواب مسائل الشیخ علی القریضی ٣٦ کتاب فی
بیان ان الحق بمنزله نهر مستدیر یذهب منه اشیاء وتعود الیه و
غیر ذلک من المسائل المعضلة و هو کتاب غریب ٣٧ کتاب

فی جواب مسائل سالها العالم الفاضل المیرزا محمد علی خان بن محمد
نبی خان فی علوم متشتتة ۳۸ کتاب فی معنی ما ورد ان المؤمن
افضل من الملائکة وان سلمان افضل من جبرائیل وتحقیق اشیاء
کثیرة غیرها ۳۹ کتاب فی بیان مسائل سالها الشیخ الجلیل
الشیخ احمد بن الشیخ صالح بن طوق فی الفقه والربط بین الحادث
والقدیم وغیرها ۴۰ کتاب فی بیان العصمة والرجعة
جوابا للشاهزاده محمد علی میرزا ۴۱ کتاب فی بیان
فضل القائم عجل الله فرجه علی الائمة الثمانیة علیهم السلام
جوابا للسلطان المغفور فتحعلی شاه قاجار ۴۲ کتاب فی بیان
معنی انا لله وانا الیه راجعون ومعنی قول الحکما بسیط الحقیقة
ببساطته کل الاشیاء ومعنی قول النبی صلی الله علیه وآله اللهم
ارنی الاشیاء کما هی جوابا لبعض الطلبة ۴۳ کتاب الثویلة
وهو حاو لعلوم غریبة کثیرة ۴۴ کتاب فی جواب مسائل
الشیخ احمد بن شیخ صالح بن طوق ایضا فی علوم متفرقة
۴۵ کتاب فی جواب مسائل سالها العالم الفاضل

الملا علي الرشتي في بيان طريق الرياضه واحوال الصوفيه وتحقيق
المولود الفلسفي وبعض مسائل الفلسفه وبيان علم الحروف والجفر
والتكسير واقسام البسط ٤٦ كتاب في جواب مسائل الشيخ
محمد بن شيخ عبد العلي القطيفي في تأويل ابحر السبعه واثبات لزوم
كون اهل العصمة سلام الله عليهم اجمعين اربعة عشر بدليل العقل وبيان
ان الجهل الذي في مقابلة العقل هل هو بسيط او مركب ٤٧
كتاب في البسط والتكسير وميزان الحروف ٤٨ كتاب في
شرح ابيات شيخ علي بن عبد الله بن فارس في علم الصناعة
٤٩ كتاب في شرح بعض كلماته ايضا في علوم متفرقه ٥٠
كتاب في شرح كلماته ايضا في العقل وما يقابله ٥١ كتاب
في علم التجويد ٥٢ كتاب في طريق كتابت القران
٥٣ كتاب في توضيح معنى الجسمين والجسدين
٥٤ كتاب في اجوبه مسائل الشيخ عبد الله بن غديم
٥٥ كتاب مسمى بوسائل الهمم العليا في جواب مسائل
الرويا سالها الشيخ الاجل الشيخ حسين آل عصفور البحراني

وبها سالتان سالها عنه ابوه بعد موته فی عالم الرؤیا
٥٥ كتاب فی جواب مسائل السید حسین بن السید عبد القاهر
فی تحقیق قضیة موسی مع الخضر علیهما السلام وفی ان اجساد اهل الرجعة
هل یکون کثافة اهل الارض ام هی کاجساد اهل الجنة او امر آخر
وغیر ذلک من الامور الغریبة ٥٦ كتاب فی جواب
مسائل سالها السید محمد بن السید عبد النبی ٥٧ كتاب
فی حل مسائل سالها الشیخ محمد بن علی بن عبد الجبار القطیفی ٥٩
كتاب فی جواب بعض السادة فی ان الشیطان لا یمکنه التمثل
بصور الانبیاء والاولیاء لا فی الیقظة ولا فی المنام ٦٠
كتاب فی حقیقة الرؤیا واقسامها وتحقیق الصادقة منها
والكاذبة ٦١ كتاب فی اجوبة مسائل الامجد الاجل المیرزا
جعفر الیزدی النواب ٦٢ كتاب فی جواب مسائل
الشیخ محمد بن عبد علی بن عبد الجبار وهی سؤالات عجیبة
مشکلة غریبة ٦٣ كتاب فی اجوبة مسائل الشیخ عبد الحسین
بن الشیخ یوسف البحرانی فی بیان معنی الکفر والایمان وشعبهما

وهو کتاب غریب ۶۴ کتاب فی اجوبة مسائل الشیخ
مسعود بن الشیخ سعود وهی مسائل مشکلة حکمیة فی شرح بعض الاخبار
۶۵ کتاب فی دفع النزاع بین بین العالمین من العلماء
البحرین فی حقیقة الکاف من قوله تعالی لیس کمثله شیئ انها زائدة
او اصلیة ۶۶ کتاب فی جواب سؤال السید حسین
بن السید عبد القاهر البحرانی فی بیان کلام الملا محسن
القاشانی فی معنی الفناء فی الله والبقاء فی الله ۶۷
کتاب فی جواب سؤال الشیخ موسی البحرانی ۶۸
کتاب فی جواب مسائل سألها فتحعلیخان فی ان القرآن
افضل ام الکعبه ۶۹ کتاب فی جواب مسائل
الملا محمد الرشتی فی تحقیق القول فی الامکان وان کلما امتنع
فی الممکن یجب فی الواجب وتحقیق هذه الکلمة وغیر ذلک
من المطالب العالیه ۷۰ کتاب فی جواب مسائل
الملا محمد الدامغانی عن بسیط الحقیقة انها کل الاشیاء
هل هذا القول حق ام باطل وذکر حال معتقدیه ۷۱

۱ما کتاب فی جواب مسئلة الملا مصطفی الشیروانی عن الشعلة المرئیة فی السراج وتطبیقها بالعالم کله وهی مسماة بالرسالة السراجیة ۲ما کتاب فی جواب سؤال لبعض الطلبة عن تفسیر قوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان من ربه قاب قوسین او ادنی ۳ما کتاب فی جواب سوال لبعض العارفین ان المصلی حین یقول ایاک نعبد وایاک نستعین من یریده بالخطاب ۴ما کتاب فی جواب مسالة لبعض العارفین فی تحقیق عدد اسماء الله تعالی ۵ما کتاب فی فواید جلیلة من امهات المعارف الالهیة ۶ما کتاب فی الوجودات الثلاثة الوجود الحق والوجود المطلق والوجود المقید ۷ما کتاب فی جواب سوال السید ابی الحسن الجیلانی فی البداء ولوح المحو والاثبات ونسبته الی اللوح المحفوظ ۸ما کتاب فی جواب سؤال السید محمد البکاء عن تفسیر سورة التوحید وآیة النور وکیفیة السلوک ۹ما کتاب فی جواب سؤال لبعض الطلبة فی الجمع بین الاحادیث المختلفة التی وردت فی مدت

بقاء الانبياء و الاولیاء فی القبر ۸۰ کتاب فی جواب مسائل
اتت من اصفهان ۸۱ کتاب مسمی بمسائل القطیفیه و هی مسائل
کثیره ۸۲ کتاب فی اجوبه مسائل جناب المیرزا محمد علی المدرس
فی دار العباد یزد فی المبدء و المشتق و شرح حدیث ورق
الآس ۸۳ کتاب فی اجوبه مسائل الملا حسین الکرمانی و
شرح بعض مقامات فی شهادت سید الشهداء و انه یجی علیه
کل شیئ علی التفصیل و فی بیان النکات الدقیقه من سوره
هل اتی ۸۴ کتاب فی اجوبه مسائل السید محمد بن السید
ابو الفتوح فی مسائل صعبه عویصه من اسرار القدر و غیر ذلک
۸۵ کتاب فی اجوبه مسائل الشیخ احمد بن شیخ صالح بن
طوق و هی کثیره ۸۶ کتاب فی اجوبه ملا حسین البافقی فی
احادیث مشکله فی فنون شتی من العلوم ۸۷ کتاب
فی اجوبه مسائل الملا مهدی الاسترابادی و هی مسائل
مشکله جدا ۸۸ کتاب فی جواب سؤال الملا مهدی المذکور
فی معرفه النفس ۸۹ کتاب فی بیان تنعم و تالم اهل الآخره

و تفاصیل المیزان و الجنان و احکام امالیها و الساکنین فی
درجاتها و درکاتها و غیر ذلک من المباحث الشریفة ٩٠
کتاب فی کیفیة السلوک الموصل الی درجات القرب و الزلفی
جوابا لسؤال جناب الملا علی اکبر ٩١ کتاب فی جواز تقلید
المفضول مع وجود الفاضل و مسائل اخر فی الفقه جوابا
لسؤال بعض السادة العلماء ٩٢ کتاب فی شرح مسئلة المعانی
بطور واضح جوابا لسؤال بعض الاخوان ٩٣ کتاب فی
شرح ما ورد عن النبی صلی الله علیه و آله فی الحدیث القدسی
لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک جوابا
لسؤال السید مال الله بن السید محمد الخطی القطیفی ٩٤ کتاب
فی تفسیر بعض المشکلات لتشبیههم امیر المؤمنین بالشکل الرابع
الخ و مسائل آخر من هذا القبیل و من هذا النحو ٩٥ کتاب
فی جواب اعتراض علی العصمة ٩٦ کتاب فی اجوبة مسائل
المحمود میرزا ٩٧ کتاب فی اجوبة مسائل السید الجلیل اعلی الله
تعالی مقامه ٩٨ کتاب فی اجوبة مسائل الشیخ محمد الهندجانی

۹۹ فی حکم المستحاضه ۱۰۰ کتاب فی اجوبة مسائل السید
عبدالصمد و جواب الشیخ محمد البلادی ۱۰۱ کتاب فی
شرح ابیات ابن فیروزی علیه ما علیه

و چون اجازات علماء معاصرین آن بزرگوار اعلی الله مقامه
کتاب بزرگی میشد لهذا صرف نظر کرده صورت چهار
اجازه از اجازات علماء را در اینجا بجهة تبرک و تیمن
نقل مینمائیم و هی هذه



صورت اجازۂ جناب شیخ المحقق والفاضل المدقق العالم الربانی والفرد الذی لیس لہ ثانی المطلع بخفایا الامور شیخ حسین آل عصفور اعلی اللہ مقامہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی احیا معالم الدین بحملۃ الروایۃ وشید مبانیها بفنون الدرایۃ وجعلهم منتهی الارادۃ والغایۃ واسبغ بهم النعم فی البدایۃ والنهایۃ والصلوۃ والسلام علی محمد واٰلہ منبع عیون الدلالۃ والهدایۃ صلوۃ دائمۃ بدوام ارکان النبوۃ والولایۃ وبعد یقول فقیر اللہ المجازی حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم البحرانی الدرازی انی لما تفضل اللہ علی بمعانقۃ ابکار الروایۃ بعد زفافها الی ممن اخذت من مشایخی وهم ابائی الکرام واقتطفت من حدائق تلک العلوم ما اوجب لهذا الدین الاحکام وصرت مرجعا لاهل الولایۃ فی بث المسائل والاحکام التمس منی من لہ القدم الراسخ فی علوم اٰل بیت محمد الاعلام ومن کان حریصا علی التعلق

باذيال آثارهم عليهم الصلوة والسلام ان اكتب له اجازة
وجيزة كما هى الطريقة الجارية بين العلماء فى جميع الاصقاع
والاعوام لحصول التبرك بطرق التحمل المغرسة فى قلوب العلماء
حدائق التنبت المروية بروا شح افاضاتهم على الاستمرار
والدوام وهو العالم الامجد ذو المقام الابجد الشيخ احمد
بن زين الدين الاحسائى ذلل الله له شوامس المعانى وشيد
به قصور تلك المبانى وهو فى الحقيقة حقيق بان يجيز لا
يجاز لعراقته فى العلوم الالهية على الحقيقه لا المجاز ولسلوكه
طريق اهل السلوك واوضح المجاز لكن اجابته مما ارجسه
الاخوة الالهية الحقيقة المشتملة على الاخلاص والانجاز
وكان فى ارتكابها حفظا لهذا الدين وكمال الاحراز فاستخرت
الله سبحانه وتعالى وسالته الخيرة فيما اذن واجاز وان يجعله
ممن بالمعلى والرقيب من قداح العناية قد فاز وحاز فاجزت
له ان يروى عنى كتب اصحابنا التى عليها المدار فى جميع الاوقات
والاعصار الناظم لعقود درر تلك الاخبار والموقدة لنورها

بمصابيح الجلاء والمنار المقتبسة من بحار الانوار والمستخرج
بها درر تلك الافكار سيما ما كان عليه كمال الاعتماد في هذه
الادوار من الكتب الثمانية القديمة والحادثة اعني كتاب
الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار وكتاب
وسائل الشيعه وكتاب الوافي ومنتقى الجمان والبحار وذلك
بطرقي الى مؤلفيها بجميع انواع التحملات ومراتبها التي تحصل
بها التثبت والاستقرار فمنها ما رويته عن شيخي العالم الاعلم
ووالدي الشفيق الارحم غارس حدائق العلوم في المقام
الاقوم العلامة المنصف عمي اخي ابي لابيه الشيخ يوسف
بن المقدس الشيخ احمد بن الشيخ ابراهيم الدرازي البحراني
ح وعن شيخي الثاني من جمله الله به احياء العلوم ودارست
السبع المثاني ذي الفضل الباذخ الجلي والقدم الراسخ
العلي المقدس الشيخ عبد علي وهو عمي ايضاً اخي ابي لابويه
ح وعن والدي الروحاني والجسماني جالي عرات الاخبار
ومشيد مباني المعاني والدي الامجد الشيخ محمد بطرقهم المتعددة

واسانيدهم الى مشايخهم واسانيدهم المحـررة المشيدة عن
شيخهم اجمع وهو الشيخ الاجد الاوحد الخالي من وصمة المين
والرين المقدس الفردوسي الشيخ حسين بن الشيخ محمد جعفر
البحراني الماخوري وعن شيخهم الاواه رفيع المقام والجانب
المقدس الشيخ عبدالله بن الشيخ علي بن احمد البلادي البحراني
ايضاً عن شيخهم شيخ الكل في الكل علامة الزمان والفائق
على جميع المعاصرين له والاقران العلامة الشيخ سليمان
بن الشيخ عبدالله وهو جد لابي بطرقه الى مشايخه الجمة منهم
العلامة الشيخ سليمان بن علي بن ابي طبية البحراني الاصبعي
اصلاً الشاخوري مسكناً عن شيخيه الجليلين النبيلين
الشيخ احمد بن الشيخ علي المقشاعي وشيخه العلامة الشيخ
علي بن سليمان بن علي بن سليمان القدمي البحراني الملقب
بزين الدين عن شيخه العالم النبيه المعتمد الامين بهاء الملة
والحق والدين محمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي
عن جملة من مشايخه منهم والده المحقق المدقق الشيخ عز الدين

٢ وعن شيخهم العلامة الشيخ احمد بن عبدالله بن حسن البلادي البحراني

الحسين بن عبد الصمد عن جملة من مشايخه منهم الشيخ الجليل
الشيخ زين الدين بن علي بن احمد بن محمد المشهور بالشهيد الثاني
ح وعن شيخي المتقدم ذكره عن شيخه ملا محمد بن فرج
المعروف بملا رفيعا عن شيخه ملا محمد باقر المجلسي صاحب
كتاب بحار الانوار وعن شيخه العلامة الفهامة اقا جمال
الدين محمد بن المحقق المدقق اقا حسين بن جمال الدين محمد
الخوانساري كلاهما عن المجلسي والد محمد باقر المجلسي ح
وعن شيخنا المتقدم ذكره ايضا عن السيد الاجل الاواه السيد
عبد الله بن السيد علوي البلادي عن جملة من مشايخه
منهم العلامة المحقق جدي الشيخ احمد بن الشيخ ابراهيم
ومنهم المحدث الصالح الشيخ عبد الله بن صالح السماهيجي
البحراني عن جملة من مشايخه منهم العلامة الشيخ سليمان
جدي المتقدم ذكره ومنهم السيد الفاضل السيد محمد بن
السيد علي بن السيد حيدر الذي يدور على السنة اهل ذلك
العصر بالسيد محمد حيدر عن شيخه الفاضل الشريف ابي

المحسن محمد طاهر النباطی العاملی المجاور بالنجف الاشرف
حیًّا ومیّتًا وعن شیخه ملا محمّد باقر المجلسی وشیخه محمّد بن الحسن
الحر العاملی رح وعن الشیخ عبد الله بن صالح المذکور
عن الشیخ محمّد بن یوسف بن علی بن کنبار الضبیری النعیمی
اصلا البلادی منشاءً ومسکنًا عن شیخه الشیخ محمّد بن
ماجد وشیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله وشیخه السیّد
المحدث السیّد نعمة الله بن السیّد عبد الله الموسوی الشُشتری
وشیخه مُلا محمّد باقر المجلسی رح وعن السیّد عبد الله
المذکور عن الشیخ احمد بن سمٰعیل الجزائری المجاور بالنجف
الاشرف حیًّا ومیّتًا عن جملة من مشایخه الفضلاء النبلاء
المنصوص علیهم فی اجازته لابنه الامجد الشیخ محمّد فمنهم الشیخ
حسین بن العلامة الشیخ عبد علی الخماسی النجفی عن والده
المذکور عن الشیخ الاجل الافضل الشیخ محمّد بن الشیخ
السعید الرشید جابر عن والده عن الشیخ الکبیر الاعلم
الشیخ عبد النبی بن سعید الجزائری عن السیّد الافضل

والعالم الاكمل السيد محمد بن العلامة السيد علی عن والده
عن الشهيد الثانی رح ومنهم الشيخ الاعظم الشيخ ابو
الحسن المتقدم ذکره عن شيخيه الاعلمين السيد حسن
بن السيد جعفر الكركی والشيخ زين الملة والدين الشهيد
الثانی وعن شيخه الشيخ عبد الواحد عن الشيخ الزاهد
العابد المحدث الاكبر الشيخ فخر الدين الطريحی عن الشيخ
محمد بن جابر عن السيد السعيد شرف الدين علی عن شيخه
السيد الكبير مير فيض الله عن الشيخ حسن بن الشهيد الثانی
عن الحسين بن عبد الصمد عن الشهيد الثانی رح وعنه
عن الشيخ فخر الدين المذكور عن السيد الاجل مير شرف
الدين عن شيخه الفاضل ميرزا محمد الاسترابادی عن الشيخ
ابراهيم بن الشيخ علی بن عبد العالی الميسی رح وعن الشيخ فخر
الدين ايض عن السيد الشهير مير محمد مؤمن الحسينی الاسترابادی
عن شيخه الافضل السيد نور الدين ولد السيد علی بن ابی
الحسن عن اخيه لابيه السيد محمد واخيه لامه الشيخ حسن

بن الشهيد الثانی جميعاً عن السيد علی والد السيد محمد المذكور
صاحب المدارك عن الشهيد الثانی ح وعن المولی محمد باقر
المجلسی عن جم غفير من الفضلاء ممن قرء عليهم او سمع منهم
او استجاز منهم منهم المحدث الكاشانی محمد بن مرتضی المدعو
بمحسن عن جملة من مشايخه المحدثين والمجتهدين منهم الصدر
الدين الشيرازی عن المولی محمد باقر الداماد عن خاله الشيخ
عبد العالی عن والده المحقق الشيخ علی الكركی العاملی ومنهم
شيخه المحقق المتقن الماجد السيد ماجد عن الشيخ الفاضل
الكامل بهاء الدين وعن شيخه المذكور بهاء الدين ايضاً
لروايته عنه بالواسطه وبلاواسطه وعن شيخه الشيخ محمد بن
الشيخ حسن بن زين الدين الشهيد الثانی عن ابيه عن جده
ح وعن شيخنا الشهيد الثانی عن شيخه علی بن عبد العالی
الميسی العاملی عن شيخه الامام السعيد شمس الدين محمد
بن محمد بن داود الشهير بابن المؤذن الجزينی عن الشيخ ضياء
الدين علی بن الشيخ الجليل شمس الدين محمد بن مكی عن والده

قدس الله ارواحهم عن شيخه فخر المحققين و زبدة المدققين
عن والده العلامة اية الله فى العالمين عن شيخه الشيخ نجم
الدين ابى القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلى المشتهر
بالمحقق عن شيخه الشيخ عربى بن مسافر العبادى عن شيخه الياس
بن هشام الحايرى عن شيخه ابى على الحسن بن محمد الطوسى عن
والده شيخ الطائفة المحقة و رئيس الملة عن شيخه محمد بن محمد
بن النعمان المفيد عن شيخه محمد بن الحسن بن الوليد ح وعن
الشيخ الصدوق محمد بن على بن الحسين بن بابويه عن ابيه
وعن الشيخ ابى القاسم جعفر بن قولويه عن الشيخ الكبير
الجليل محمد بن يعقوب الكلينى باسانيدهم المتصلة الى
الائمة عليهم السلام وللعلامة طرق عديدة من غير طرق
المحقق يطول المقام بذكرها متصلة بكتب هؤلاء المحدثين
كطريقه بواسطة السيدين الجليلين السيد على و السيد
احمد الطاوسيين وبهذا يتبين لك الطرق الموصلة الى اكثر
كتب اصحابنا فى الفقه والحديث وباجازتنا لهذه اجزنا

لك فی الاخبار و التحدیث عن القدیم من مشایخنا والحدیث
وقد اجزنا لك ما الفه شیوخنا المذکورون من غیر واسطة
بیننا وبینهم المبسوطة والمختصرة سیّما کتب شیخنا الاوّل
المشنف لاذن علمآء الزّمان باقراط مؤلفاته الزائدة
علی مؤلفات لقدماء الاعیان فی البیان والحجة والبرهان
فهو فی تأویل الاحادیث کیوسف الصّدّیق کما وصفه الله
تعالی فی کتابه علی التحقیق وکذلك ما الفه شیخنا الثانی
والثّالث من الکتب والرّسائل وکذلك ما تفضّل به علینا
المتعالی من التّوفیق لما الفناه من الکتب المبسوطة والشروح
المحررة المضبوطة والمتون الموجزات المنقحة والرّسائل واجوبة
المسائل المبنیة والمصرحة وما الفناه من المقاتل ووفایات
ائمتنا الاعیان مثل کتابنا الموسوم بالرواشح الرّبانیّة
فی شرح الکفایة الخراسانیّة وکتاب السوانح النّظریه
فی شرح البدایة الحریة وکتاب انوار اللوامع فی شرح
مفاتیح الشرایع وکتاب رسائل اهل الرسائل دود لائل

اهل الدلالة وهي الرسائل التي الفناها في فقه الصلوة
اليوميه ورساله الزكوة والخمس ورسالة الصوم ورسالة
الحج وهو كتاب اشتمل على اثني عشر رسالة جامعة لمسائل
الفقه كلها وما برز منه سوى المذكورات نسأل الله
اتمامه على احسن اتمام وختام وكتاب الحدق النواظر
في تتمة كتاب النوادر نوادر الكاشي قد برز منه كتاب
الطهارة لان الذي برز من المحقق المذكور كتاب في الاصول
وكتاب الحدق الناظرة في تتمة الحدائق الناظرة برز منه
مجلدان ونسأل الله اتمامه وكتاب القول الشارح والحجة
في العقايد عملته لثمرات المهجة برز منه المجلد الاول
في التوحيد وما يتعلق به من شرح الاسماء والصفات
وسنتبعه بجزئين اخرين الاول في النبوة والامامة والثاني
في العدل والمعاد وما يتعلق باحوال النشاءة الاخرويه
وكتاب سداد العباد ورشاد العباد عملناه اولا متنا
موجزا جامعا لفروع المسائل كلها برز منه المجلد الاول

لكنه من كتاب الحج قد غيرنا فيه الاسلوب وقرناه بالاستدلال
على وجه متوسط بين الايجاز والاطناب قد برز من المجلد
الثاني كتاب المتاجر والمكاسب طائفة من كتاب البيوع
وكتاب المحاسن النفسانيه في اجوبة المسائل الخراسانية:
وهو كتاب مشتمل على مسائل لاهل خراسان قد اجبنا
عنها باجوبة قد اشتملت على التحقيق والبرهان واحتوت
على اكمل تبيان وبيان وكتاب البراهين النظرية في اجوبة
المسائل البصرية وكتاب كشف اللثام في شرح افهام
الافهام في عقايد دين الاسلام متن لجدي لامي الشيخ
سليمن الى غير ذلك من الرسائل المشار اليها واجوبة المسائل
المعتمد عليها مشيرا عليه ادام الله ايامه ورفع الله في
العالم العلوي اعلامه وجلل منزلته ومقامه الوقوف
على قدم الاحتياط المشترط على في التحديث والفتوى والتعلق
باذيال الدليل الراجح الاقوى من الكتاب والسنة الذين
هما الثقل الاكبر والاصغر والتامل واجادة النظر

والتولى لما يتولاه امثاله من اولى الحسبة فيما وقع وصدر
غير مقلد لمن مات وغيره ان كان ممن شاع واشتهر بل
يمضى ما يتقن لديه وظهر ويقف عند الشبهات وعدم الظفر
بالخبر ونسأل الله لنا وله السداد فى المبدء والمعاد وان يؤهلنا
فى هذا المقام ويسلمنا من الخطر ونلتمس منه الدعاء فى الاوقات
الشريفه سيما فى اوقات السحر وكذلك لمشايخنا المذكورين
ولمن تمسك بدين الائمة الاثنى عشر وجرى ذلك وصدر
باملائى لضعف بصرى عن النظر وتفاهد همتى عن اجراء
القلم لما انا فيه من المرض والضرر بقلم ابنى الروحانى
المرزوق من الله العناية والظفر بنيل المطلوب من العلم
والعمل الشيخ مرزوق بن الشيخ محمد بن الشيخ عبد الله
الشويكى البحرانى باليوم الثانى من شهر جمادى الاولى سنة ١٢١٤
وانى اجزت لهذا الفتى الاخ احمد وهو نعم المجاز وذاك
حقيق لنا ان يجيز وذاك حقيقة لا بمجاز فوفقه ربى لنيل
المنى فنعم الطريق له وانجاز لمؤلف هذه الاجازه الحمد

لله الذی وفقنا لصدور هذه الاجازة منا لاخینا الاوحد
الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین البحرانی علی نحو ما حررت
وقررت لاهلیة لذلک کما به العادة جرت وقد اذنت
له فی الروایة عنی وعن مشایخی فی جمیع مقرواتی ومسموعاتی ومؤلفاتی
ومؤلفات مشایخی المذکورین وفقه الله تعالی لجمیع الاعمال
والطاعات وجعلها من احسن المتاجر والبضاعات و
نفع به المسلمین فی العلم والعمل وجنبه الاضاعات بمحمد وآله
وائمة الدین ومنتهی التناد فی جمیع الساعات وکتب اخوه
فی الدارین خادم العلماء حسین بن محمد بن احمد بن ابرهیم
الدرازی البحرانی محل خاتم قال محمد حسین منه

صورة اجازة جناب عالم کامل وفاضل عامل ذی الفهم الثاقب والرای الصائب
اللوذعی المعی الولی المجد الشیخ احمد البحرانی الدمستانی اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله
الطاهرین اما بعد فقد استجازنی الولد الاعز الامجد الاسعد

الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الاحسائی المطرفی وفقہ اللہ
لبلوغ الغایۃ فی الروایۃ والدرایۃ کما جرت بہ عادۃ السلف
والخلف فاستخرت اللہ تعالی و اجزت لہ ان یروی عنی جمیع ما صنفہ
علمائونا قدس اللہ ارواحہم فی العلوم العربیہ والادبیہ
واللغویہ والاصولیہ والفقہیہ والاخباریہ سیما من بینہا
الکتب الاربعۃ التی علیہا المدار فی ہذہ الاعصار وہی الکافی
ومن لا یحضرہ الفقیہ والتہذیب والاستبصار وتفصیل وسائل
الشیعۃ وہدایۃ الامۃ وبحار الانوار فانی اروی جمیع ذلک
قراءۃ واجازۃ عن والدی واستادی ومن علیہ فی جمیع العلوم
اعتمادی والیہ استنادی الثقۃ المؤتمن الشیخ حسن بن
الشیخ محمد بن الشیخ علی بن خلف بن ابراہیم بن ضیف اللہ
البحرانی الدمستانی عن شیخہ الشیخ عبد اللہ بن علی البلادی
عن شیخہ علامۃ الزمان الشیخ سلیمان بن الشیخ عبد اللہ
البحرانی الماحوزی واروی ذلک ایضا اجازۃ عن الشیخ یوسف
بن الشیخ احمد بن الشیخ ابراہیم الدرازی عن الشیخ حسین بن

الشيخ محمد بن جعفر الماحوزي عن الشيخ سليمان بن الشيخ عبد الله
الماحوزي المتقدم وأروى كل ذلك عن اخيه البهي الشيخ عبد
علي بن الشيخ احمد بن الشيخ ابراهيم قراءة واجازة عن الشيخ
حسين الماحوزي المتقدم عن الشيخ سليمان وأروى جميع
ذلك ايضاً بلا واسطة اجازة عن الشيخ الافخر خاتمة المجتهدين
الشيخ حسين بن الشيخ محمد بن جعفر الماحوزي عن الشيخ
سليمان بطرقه المثبتة في اجازاته لتلامذته وغيرها مما اشتملت
عليه اجازات السلف من علمائنا الامامية الاثني عشرية
فليروعني ما صح لي روايته وثبتت عندي درايته الى من
شاء واحب واراد مشترطاً عليه ما اشترطه على مشايخي
من الاحتياط في الرواية والعلم والعمل ملتمساً منه ان يدعو
لي ولوالدي وولدي ومشايخي في مظان الاجابة والبقاع
المستطابة بلغه الله الامل في العلم والعمل والوصول الى درجة
استنباط الاحكام من ادلتها والفوز بعليا درجتها و
وكتب تراب نعال العلماء الاعلام احمد بن حسن بن محمد بن

علی بن خلف بن ابراهیم بن ضیف الدمستانی لعزة شهر محرم الحرام
سنة ١٢٠٥ الخامسة والمأتین والف هجریة علی مهاجرها الصلوة و
التحیة محل الخاتم

صورت اجازۂ جلیلۂ سید مولی النبیل الفاضل النحریر الربانی مرحوم

آقا میرزا	بسم الله الرحمن الرحیم	مهدی شهرستانی

بسم الله تعالی الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور هدایته وفتح
مسامع عقولنا بمقالید عنایته ونظمنا فی سلک حملة دینه
وشریعته والصلوة والسلام علی الصادع برسالته والمنتجب
لدلالته محمد واله المتوجین بتاج کرامته وبعد فیقول
العبد الراجی عفو مولاه محمد مهدی الموسوی الشهرستانی
اصلا الکربلائی مسکنا ومدفنا بفضل ربه العیم بصره الله
عیوب نفسه وجعل یومه خیرا من امسه حیث ان الشیخ الجلیل
والعمدة النبیل والمهذب الاصیل العالم الفاضل والباذل
الکامل المؤید المسدد الشیخ احمد الاحسائی اطال الله بقاه
واقام فی معارج العز دائم ارتقاه ممن رتع فی ریاض العلوم

الدينيه وكرع من حياض زلال سلسبيل الاخبار النبويه
قد استجازني فيما صحت لي روايته وثبتت لدي درايته
من معقول ومنقول وفروع واصول حسبما جرى عليه السلف
والخلف من علمائنا الابرار من الشرف والانتظام في سلك
الرواة عن الائمة الاطهار ولما كان دام عزه وعلاه
اهلا لذلك فسارعت الى اجابته وانجاح طلبته لما
كان اسعاف ماموله فرضا لفضله وجودة فطنته فاقول
اني قد اجزت له دام الله علاه ان يروي عني ما صحت لي روايته
من مقرؤ ومسموع وما اجازت لي اجازته من معقول و
مشروع ولا سيما كتب الاخبار وخصوصا من بينها الاربعة
السائرة في الاعصار كسير الشمس في دائرة نصف النهار
وهي الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار وجملة
ما صنفه علمائونا رضوان الله عليهم في جميع العلوم من الفقه
والاصولين والتفسير والحكمة واللغة والمنطق والمعاني و
البيان وغيرها ولما كان طرقي الى ارباب العصمة صلوات الله

عليهم عديده وبكثرة الوسائط صارت منتشرة الا انه لا يسقط
الميسور بالمعسور وهذا اكتفينا من ذلك باشهرها وهو ما اجاز في
قراءة وسماعا شيخنا العلامة واستادنا الفهامة جامع المعقول
والمنقول ومستنبط الفروع من الاصول وحيد عصره وفريد دهره
المنتقل الى جوار ربه الكريم الشيخ يوسف البحراني عن شيخه واستاده
بل شيخ الكل في الكل الشيخ حسين الماحوزي طاب ثراه عن شيخه
نادرة الزمان واغلوطة الدوران الشيخ سليمان عن شيخنا غواص
بحار الانوار ومستخرج لئالي الاخبار وكنوز الآثار المولى لقا آخر
المولى محمد باقر المجلسي طيب الله مضجعه عن والده ومشايخه مما هو
مشهور وفي الكتب مسطور والمامول منه دام عزه التمسك
بذيل التقوى والاحتياط في الفتوى كما هو بذلك موصول
وان لا ينساني في الخلوات وادبار الصلوات وفي مظان الاجابات
في حياتي وبعد الممات وكتب بيمناه الداثره احوج المربوبين
الى رحمة ربه الواسعة في بلدة كربلاء المشرفة في سنة ١٢٠٩ وكتب الاثم

منقولا من خط الشريف	محمد مهدي الموسوي

اجازة المرحوم المبرور الآقا سيد علي الطباطبائي اعلى الله مقامه الجناب الشيخ الاوحد اعلى الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعمه المتواترة والائه المتكاثره والصلوة على سيد اهل
الدنيا والآخرة محمد وعترته الطاهرة وبعد فيقول العبد الخاطي
ابن محمد علي الطباطبائي اوتي كتابه بيمناه وجعل عقباه خيرا من
دنياه ان من اغلاط الزمان وحسنات الدهر الخوان اجتماعي
بالاخ الروحاني والخل الصمداني العالم العامل والفاضل
الكامل ذي الفهم الصائب والذهن الثاقب الراقي اعلى درجات
الورع والتقوى في العلم واليقين مولانا الشيخ احمد بن الشيخ
زين الدين الاحسائي دام ظله العالي فسألني بل امرني ان اجيز
له ما صح لدي اجازته واتضح على روايته من مصنفات علمائنا
الابرار وفقهائنا الاخيار بالاسانيد المتصلة الى الائمة الاطهار
وخلفاء الرسول المختار سيما الكتب الاربعة الشهيرة كالشمس
في رابعة النهار الكافي والفقيه والتهذيب الاستبصار
وساير كتب شيخ الطائفة المحقة ومروج الشريعة والطريقة الحقة

وکتب السید المرتضی الملقب من علم الهدی بعلم الهدی وکتب آیات
الله العلامة وحجة الخاصة علی العامة وکتب مولیین الرشیدین
الشهیدین السعیدین وسایر کتب علمائنا المتقدمین والمتاخرین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سیما کتب شیخی الربانی ووالدی
الروحانی مؤسس ملة سید البشر فی راس المائة الثانیة عشر
خالی العلامة واستادی الفهامة الاجل الافضل الاکمل مولانا
محمد باقر بن محمد اکمل قدس الله فسیح تربته واسکنه بحبوحة جنته
فاجزت له دام مجده روایة جمیع ذلک وان یروی عنی مصنفاتی
ومؤلفاتی ومقرواتی ومسموعاتی سیما الشرحین علی الشرائع
الکبیر والصغیر خصوصا الاخیر فانی ذکرت فیه الاحتیاط الذی هو
مسلک النجاة فی جمیع کتب العبادات وعلیه بالورع والتقوی فی
العمل والفتوی لیامن العثور فی الورود والصدور ورجائی منه ان لا
ینسانی من صالح الدعوات عقیب الصلوات وفی مظان الاجابات
والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین محل خاتم
صورت اجازهٔ جناب سید جلیل وعالم بدیل المولی لعماد الدین علیه الرحمة

للمولى الاولى المهتدى آقا سيد محمد طباطبائي بحر العلوم اعلى الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء وجعلهم ورثة الانبياء و
خلفاء الاوصياء وفضل مدادهم على دماء الشهداء والصلوة و
السلام على رسوله المبعوث بالشريعة الغراء والحنيفة البيضاء محمد و
آله الائمة الامناء والقادة الادلاء ما اظلت الخضراء واقلت
الغبراء واينعت ثمار العلم في طروس العلماء واترعت كؤس الفضل
من دروس الفضلاء وبعد فلما كان من حكمة الله البالغة ونعمته
السابغة ان جعل لحفظ دينه واحكامه علماء مستحفظين لشرايعه
واحكامه صار يتلقف الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم
اهل العصمة والشرف فبلغوا بذلك اعلى المراتب ونالوا به اتم المواهب
وكان ممن اخذ بالحظ الوافر الاسنى وفاز بالنصيب المتكاثر الاهنى
زبدة العلماء العاملين ونخبة العرفاء الكاملين الاخ الاسعد
الامجد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحسائي زيد فضله ومجده
وعلا في طلب العلا جده وقد التمس مني ايده الله تعالى الاجازة في

رواية الاخبار الواردة عن الأئمة الاطهار سلام الله اناء الليل والنهار
عنّي عن مشايخي الاعاظم الجلّة ووسائطي الى رؤساء المذهب والملّة
فسارعت الى اجابته وقابلت التماسه بانجاح طلبته لما ظهر لي من
ورعه وتقواه وفضله ونبله وعلاه فاجزت له وفقه الله لسعادة الدّارين
وحباه بكل ما تقرّ به العين رواية الكتب التي عليها المدار في الاعصار
والامصار الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار والكتب الثلاثة
الجامعة لمتفرقات الاخبار وهي الوافي والوسائل وبحار الانوار وكذا
سائر كتب الحديث والتفسير والفقه والاستدلال وكتب اللغة و
العربيّة والاصوليين والرّجال وجميع ما صنف في الاسلام من العلوم
العقليّة والنقليّة الفرعية منها والاصليّة لتكون اجازة عامة لمصنفات
الخاصّة والعامّة وما جرى به قلمي من كتب ورسائل وتعليقات ومسائل
ومنها الدرة الفاخرة المنظومة في فقه العترة الطاهرة وانا اروي كذا
جميع كتبنا الاعلام وغيرها من الكتب المصنّفة في الاسلام بطرق متعدّدة
عن جميع كثير من مشايخنا وجم غفير من نواميس عصرنا فمنها ما اخبرني
به شيخنا العالم العلّامة العلم واستادنا الفاضل الفاضل

الفهامة المحقّق النحرير والمدقق العديم النظير جم المناقب و
المفاخر الشيخ محمد باقر عن شيخه ووالده الاجل الاكمل المولى
محمّد اكمل عمرهما الله برحمته الكاملة والطافه الشاملة عن عدة
من العلماء الاجلاء والفضلاء النبلاء منهم الفاضل الامجد
الاوحد الاميرزا محمد بن حسن الشرواني المحقق المدقق المسدّد جمال الدين
محمّد الخوانساري والشيخ الفقيه الافخر الشيخ جعفر القاضي بحق
رواياتهم عن الشيخ الاجل الورع الازهد والعالم العامل المؤيد
مروّج الشريعة وممهد الطريقة والحقيقة جدنا الامجد التقي
الزكي المولى محمّد تقي المجلسي عن شيخه العلامة فخر العلم والادب وعيبة
الفضل والحسب مشكوة انوار التحقيق ومرآة اسرار التدقيق شيخ
الاسلام والمسلمين بهاء الملّة والحق والدين محمد عن والده
الشيخ الفقيه النبيه الامجد الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي
الحارثي عن شيخه الامام العلام الجامع لعلوم الاسلام والموضح
لمسالك الافهام عمدة العلماء المتبحرين الشيخ زين الدين الشهير
بالشهيد الثاني قدس الله تربته ورفع في اعلى الجنان رتبته وما

اخبرنا به شيخنا الفقيه المحدث الكامل واستادنا الورع العالم
العامل الكريم بن الكريم بن الكريم يوسف بن احمد بن ابراهيم البحرانى
الحايرى صاحب كتاب الحدائق وغيره من التصنيف الرائق عن شيخه
العلامة الفهامة ذى العز المنيع والشان الرفيع المولى محمد رفيع
الجيلانى ثم المشهدى وشيخنا العلامة الفقيه النبيه الوجيه
شيخ علماء عصره ومقدم فقهاء دهره الشيخ محمد المهدى الفتونى
قدس الله نفسه وطيب رمسه عن شيخه رئيس المحدثين فى زمانه
وقدوة الفقهاء فى اوانه المولى ابى الحسن العاملى الفتونى وشيخنا
بالاجازه السيد العالم العامل الورع والفقيه النبيه الخبير
المطلع الامير سيد حسين بن السيد الماجد الكريم العالم الفقيه
المتكلم الحكيم السيد ابرهيم القزوينى عن ابيه بحق رواياتهم عن
مشايخهم المذكورين عن الشيخ الاجل الاعظم علامة علماء
العالم خاتم الفاغواص بحار الانوار والفائض انواره فى الاقطار
المولى محمد باقر بن المولى التقى النقى المولى محمد تقى المجلسى عن ابيه
عن الشيخ البهائى عن ابيه عن الشهيد الثانى رفع الله درجته

كما احسن خاتمته وبما ذكرناه وما لم نذكره عن شيخنا الشهيد الثاني
رحمه الله عن روى جميع مصنفاته ورواياته ومجازاته وكل كل من كان
تقدمه من العلماء الاثبات في جميع الطبقات بما اشتملت عليه
اجازته للشيخ حسين بن عبد الصمد واجازة ولده المحقق الشيخ
حسن رحمه الله واجازة العلامة على الاطلاق لابناء زهرة وغيرها
من الاجازات المبسوطة فانها وافية بذلك فليروعني دامت ايامه
وسعدت اعوامه كيف شاء واحب لمن شاء وطلب ملتمسا منه
دام مجده ان يذكرني بصالح الدعوات ويجريني على خاطره في الحيوة
وبعد الوفاة وان لا يترك طريق الاحتياط فان فيها النجاة يوم العبور
على الصراط وكتب ذلك فقير عفو ربه الغني محمد بن مرتضى بن
محمد المدعو بمهدي الحسني الحسيني الطباطبي ضحوة يوم الجمعة الثاني
والعشرين من ذي الحجة الحرام من سنة تسع ومأتين بعد الالف من
هجرة سيد الانام حامدا مصليا مسلما

صورة اجازة شيخ الكامل الفاضل العالم المكمل والدر الافخر شيخ جعفر بن
شيخ خضر النجفي بسم الله الرحمن الرحيم اعلى الله مقامهما

والحمد لله رب العالمين الحمد لله الذى ابرز انوار الوجود من ظلمات
العدم وابان بتغير العالم انه المتفرد بالازلية والقدم وجعل دين
نبينا محمد صلى الله عليه واله من بين الاديان كنار على علم وختم
به الانبياء وبامته ختم تمام الامم وايده بالمعجزات الظاهرات
بين العرب والعجم ونصره بالآيات الباهرات المسمعات اهل
السمع والصم وبعلى حجة الله الراقى على اشرف كتفين باشرف قدم
واله الذين تشرفت بهم بقاع مكة والبيت والحرم صلى الله عليهم
ما خضع خاضع او خشع خاشع من خشية بارئ النسم اما بعد
فان العالم العامل والفاضل الكامل زبدة العلماء العاملين
وقدوة الفضلاء الصالحين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور الشيخ
زين الدين قد عرض على نبذة من اوراق تعرض فيها لشرح بعض كتاب
تبصرة المتعلمين بحجة الله على العالمين ورسائل صنفها فى الرد
على المجبرين مفوياتهما لراى العدليين فرايت تصنيفا رشيقا
قد تضمن تحقيقا وتدقيقا قد دل على علو قدر مصنفه وجلالة
شان مؤلفه فلزمنى ان اجيزه بعد ما استجازنى ان يروى عنى ما رويته

عمن اجازنی کشیخی زبدة الاوائل والاواخر سید بن الصادق
والباقر استاد الکل فی الکل مولانا المرحوم اقا محمد باقر وشیخی
استاد الجمیع علی الاطلاق وفرید العصر فی جمیع الافاق مشید مذهب
اهل العدل فی رأس المائتین بعد الالف من هجرة سید الثقلین
السید المهدی الطباطبائی لا برح الزمان بایام وجوده مزهرًا
والکون ببقاء جنابه فرحا مستبشرا عن مشایخهما الاعلام حتی
تتصل السلسلة بالائمة المعصومین علیهم افضل الصلوٰة
والسلام ولاسیما فی الکتب التی علیها المدار من الکافی
والتهذیب والفقیه والاستبصار وکذا ما فی الوسائل والبحار
واجزت ان یروی عنی رسالتی المسماة بغنیة الطالب فی معرفة
المفروض والواجب ورسالتی الاصولیة الموضوعة لاثبات
مذهب الفرقة الناجیة من بین الفرق الاسلامیة وشرطی
علیه لازال لطف الله واصلا الیه ان یاخذ بجادة الاحتیاط
فی النقل وان یبذل جهده فی نقل الاخبار رعایة البذل وان
یستعین علی فهم معانی الاخبار بالمحافظة علی طاعة الملک

الجبار ورجائی منه ان لا ینسانی من صالح الدعوات وان یهدی
الی بعض الاعمال الصالحات فی الحیوة وبعد الممات فانی ربما
سبقته فی الاجل مع انی قلیل البضاعة فی الطاعة والعمل
ورجائی منه ان یکون لی اخاً ناصحاً ویهدی لی علی الدوام
عملاً صالحاً والله حسبی ونعم الوکیل

حرره بقلم الاحقر جعفر فی شهر ذی القعدة ۱۳۰۹ انتهی

حسب
الفرمایش جناب مستطاب
عمدة الاعاظم والاعیان خیر
الحاج حاجی محمد حسن صاحب تاجر
کاشانی ابن مرحوم مغفور الحاج محمد
علی بن رحمت مآب حاج عبد
الباقی طاب ثراهما
در معموره بمبئی
سمت انطباع یافت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	زنان	پنهان	۱۹	۱۲	بصیره	صبیره
۴	۴	از بهستکام	تا بهستکام	۲۰	۶	اجازه	اجازه‌ای
	۵	صفر	حقر	۲۱	۹	عبدالله ناصر	عبدالله بن ناصر
۶	۷	وبااین	وبااین	۲۸	۴	انشاد	انشاء
۷	۶	ونهی	ونهی	۳۰	۱	پیشه	بیش
	۱۱	وتار	وطنبور وتار	۳۱	۱۱	بقط	البته بقط
۸	۱	ایشان ملامت	اینان ملامت	۴۱	۱	رسیدم	رسیدیم
	۶	لهو ولعب	لعب ولهو		۹	وشیخعلی را	وشیخعلی را نیز
۹	۷	تحالفهم	نحالفهم	۴۳	۱۳	معطل در خارج شهر	در خارج شهر معطل
۱۰	۴	اوراق	اوراق را		۱۴	ازعلماء	که از علماء
۱۴	۱۳	فرمود وقرب	فرمود وقسح	۵۰	۱۱	محمد حسین خان	میرحسین خان
۱۵	۱۱	جانها	جاها			گستوده	گستوده
۱۶	۲	الاانظرت	الا نظرن	۵۶	۴	۳ مریم	۳ نیز مریم
	۱۲	الجلل	ابوجل	۶۵	۲	بمسائل لطیفیه	بالمسائل لطیفیه
۱۷	۶	برویم	برودیم		۶	مقامات	المقامات
۱۸	۳	شهد	سهشد		۵	بلفتوح	بی الفتوح
۱۹	۳	بجندید	بخندید		۱۰	شیخ صالح	الشیخ صالح

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
	١١	ملاحسین	ملاحسین	٨٣	٥	والاصولیة	والاصولیة الفروعیة
٦٦	١	المیزان	النیران	٨٤	١	العترة	لعترة
	٢	درکاتها	درکاتها	٨٧	٣	التواتره	المتواتره
	٧	بطورواضح	ایضاحا	٨٨	٥	ثانیة	الثانیة
٦٧	٥	چهار اجازه	شش اجازه	٨٩	٥	والحنیفه	والحنیفیة
٦٩	٩	ارجسه	اوجبته	٩٠	١	سلام الله	علیهم سلام الله
	١٢	وسالة	وسالته		١٢	اروی کذا	اروی
٧٠	١١	جعله الله	جعل الله		١٣	کتبنا	کتبنا کذا
٧١	[illegible]	المحوره	المحرّره		١٤	عن جمیع	عن جمع
	٣	محمد جعفر	محمد بن جعفر		١٥	الفاضل	الفاصل
٧٣	٢	وعن شیخه	عن شیخه	٩١	١٥	اعلار	اغلی
٧٦	١٥	لهذه	هذه	٩٣	٢	الرّائق	الرائق
٧٩	١١	مشرطا	مشترطا	٩٧	١٣	یاخذه	یاخذ
٨٠	٨	تفاعد	تقاعد				
	١٤	حقیقه	حقیقة				
٨١	٣	لاآلیة	لاهلیة				
	٨	وائمة الدین	ائمة الدین				

